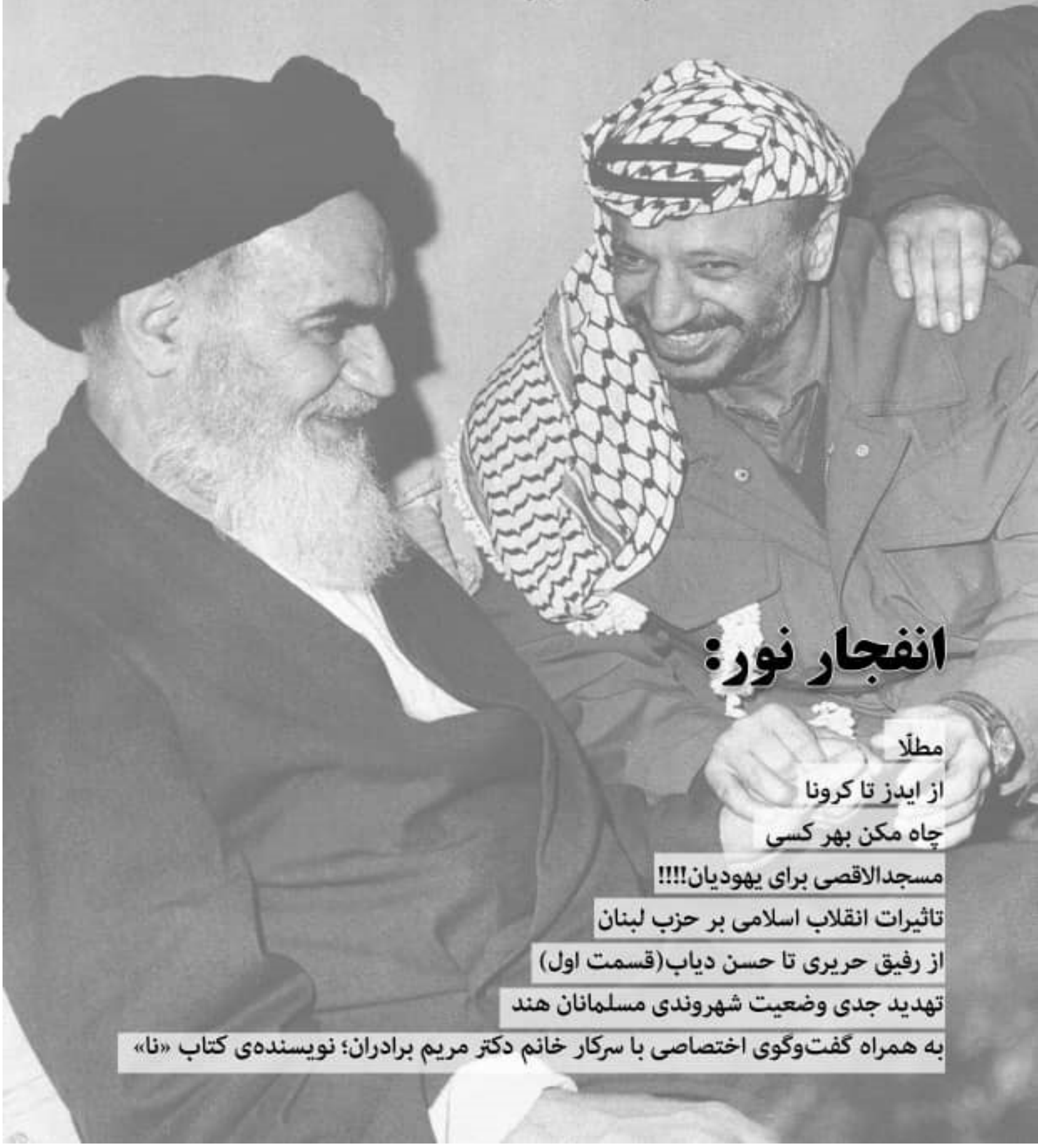


شماره‌ی بیستم،
بهمن ماه ۱۳۹۹

خط‌بندی

ماهنامه‌ی دانشجویی بین‌المللی
خط‌بندی



انفجار نور:

مطلّاً

از ایدز تا کرونا

چاه مکن بهر کسی

مسجدالاقصی برای یهودیان!!!!

تأثیرات انقلاب اسلامی بر حزب لبنان

از رفیق حریری تا حسن دیاب (قسمت اول)

تهدید جدی وضعیت شهروندی مسلمانان هند

به همراه گفت‌وگوی اختصاصی با سرکار خانم دکتر مریم برادران؛ نویسنده‌ی کتاب «نا»

خطب‌داری

فهرست

مدیر مسئول: علی یزدی
 سردبیر: فاطمه نادعلی‌زاده
 صفحه‌آرا: فاطمه طهماسبی
 طراح جلد: فاطمه نعیمی
 صاحب امتیاز: بسیج دانشگاه
 شهید بهشتی (ره)

هیئت تحریریه:

زهرا مهری

زینب حمزئی

فاطمه نعیمی

منصوره سعید

مینا رضایت

محمدجواد کریمی

مهدی اسم حسینی

کیمیا بیدرام

محمد کاشانی

علی یزدی

محمدامین مهرعلی تبار

آناهیتا امرائی

فاطمه نادعلی‌زاده

محمدحسین بهزادفر

از ایدز تا کرونا / ۲

چاه مکن بهر کسی! / ۳

روایت یک استقلال / ۵

تهدید جدی وضعیت شهروندان مسلمان هند / ۷

حکایت یک قتل عام / ۸

سرنوشت یک مستعمره / ۱۰

از رفیق حریری تا حسن دیاب / ۱۲

تأثیرات انقلاب اسلامی بر حزب لبنان / ۱۴

زنان سوری؛ عاملانی مهم در دفع تروریسم / ۱۶

ژنرال در سایه / ۱۹

مُطَلَّأ / ۲۱

بازگشت پدرخوانده / ۲۳

تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر مقاومت فلسطین / ۲۴

مسجدالاقصی برای یهودیان!! / ۲۵

بررسی تاریخچه فعالیت‌های جمعیت اخوان المسلمین و تأثیرات آن بر جهان اسلام / ۲۷

وحدت در آیین مصباح / ۲۹

زمانی می‌توانم بگویم این کتاب بر جای خود نشسته که «شهیدصدر» خوانده شود نه کتاب «نا» / ۳۲

(مصاحبه با سرکار خانم دکتر مریم برادران؛ نویسنده کتاب «نا»)

سخن سردبیر



هر روز که از زندگی ما می‌گذرد در هر نقطه‌ای از این کره خاکی اتفاقات تلخ و شیرینی در حال وقوع است که این اتفاقات گاه حیثیتی فردی دارند مانند زمانی که عزیز کسی می‌میرد، دوستی بیمار می‌شود، عاشقی به معشوق می‌رسد، فرزند زاده می‌شود و... اما گاه دامنه حوادث از یک فرد یا دو فرد فراتر می‌رود و حیثیتی جمعی پیدا می‌کند در نتیجه افراد متعددی مورد ابتلا یا عنایت قرار می‌گیرند آنچه واضح است تمام رویدادهای زندگی انسان در دور یا نزدیک بر کیفیت و فرآیند زندگی انسان‌های دیگر اثر گذار است انسان‌ها به وسیله ریسمان‌های نامرئی گسست ناپذیری به یکدیگر متصل شده‌اند و این اثر پذیری نسبت به جنبه فردی کمتر اما در جنبه اجتماعی بسیار پررنگ‌تر بروز پیدا می‌کند.

پس بر هر انسان دور اندیشی لازم است که بداند بر سر ملت‌ها و آدمیان دیگر چه می‌گذرد اما در اثنای این واقعیت دیدگاه حقیقت‌جوی اسلامی با رویکرد متفاوتی به این موضوع می‌نگرد طبق رویکرد اسلامی بر مسلمانان نه تنها لازم بلکه واجب است که به فراتر از مرزهای خود بنگرند و خود را مسئول دیگری و آینده او بدانند ما مکلف شده‌ایم صدای مظلوم را بشنویم و به حد توان بکوشیم از این روست که نشریه خط‌بیداری رسالت خود می‌داند که در راستای روشنگری و افزایش آگاهی در حوزه بین‌الملل گام بردارد

این نشریه در تلاش است هر ماه پیرامون کشورهای فلسطین، سوریه، عراق، لبنان، یمن، هند، پاکستان و قاره‌های آفریقا، آمریکا و اروپا و حوزه وحدت و تمدن اسلامی فعالیت کند. امید است با عنایت حضرت حق و توجه شما خوانندگان عزیز هر روز فعالیت‌های نشریه به اهداف خود نزدیک‌تر شده و گامی موثر در حوزه بین‌الملل بردارد.



معارضند از اینکه چرا زودتر این پیشنهاد را قبول نمی‌کنند، و یکی از آنها اشاره به این می‌کند که تا کی همچون کودکان حسرت زده فقط به تماشا خواهیم نشست! در جواب باید گفت، تا کی باید به پای این بی‌فکری های شما سوخت و شعار های به ظاهر انسان دوستانه تان را شنید. تعجب بر انگیز است، که حتی همدستان این کشور لیبرال، از جمله انگلستان، حاضر نیستند تزریق این واکسن را به طور گسترده انجام دهند، چرا که شاهد اخباری حاکی از مرگ و عوارض ناگواری در پرستاران و چندین نفر که واکسن بر روی آنها آزمایش شده هستیم و این برای همه شک برانگیز است. و حالا سوالاتی باقی می‌ماند که در کنار این تحریم ها، این شرارت ها و جنایت ها و ترور های ناجوانمردانه، چگونه می‌توان روابط دلسوزانه‌ی این کشور با ملت ایران را باور کرد؟ تمامی ضدانقلاب ها، BBC فارسی، معاندان و منافقین از جمله شخص مریم رجوی، که به اسم جنایتکار ترین فرد در تاریخ ایران ثبت شده است، کسی که بیشترین حمایت را از داعش و آمریکا میکند، شعار واکسن بخریم را، در رسانه ها پر کرده اند و عده‌ای از افراد خواب زده‌ی کشور، از جمله بازیگران را دنبال خود راه انداخته اند. طی بیانات مقام معظم رهبری که فرمودند: (به آمریکایی ها هیچ اعتمادی نیست زیرا ممکن است داروهایی را ارسال کنند که ویروس را در ایران شایع تر یا ماندگار کنند.) نتیجه دست یافتنی این است که آمریکا اگر خود قابلیت مبارزه با کرونا را دارد و واکسن کارآمدی در اختیارش است پس چگونه در جهان بیشترین آمار مبتلایان متعلق به این کشور است و رکورد دار جهان در این بیماری؟! کل اگر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی! با تکیه بر فرمایشات رهبری شانه به شانه در جنگ بیولوژیکی مبارزه خواهیم کرد و با تولید واکسن داخلی، پیروز این جنگ خواهیم شد.

ایران، سال ۱۳۳۶، همه گیر شدن بیماری مرگ بار وبا و شیوع آن توسط تجار انگلیسی وارد شده به ایران؛ همچنین سال ۱۹۷۰ - ۱۳۴۸، وارد شدن خون های آلوده از فرانسه به کشور و مبتلا شدن عده‌ای مردم به بیماری ایدز؛ طی این سال ها و دست و پنجه نرم کردن با مرگ بار ترین بیماری ها، غرامتی جز جان دادن هزاران هزار مردم مظلوم پرداخت نشد و هنوز این جنگ بیولوژیکی ادامه دار است و فراگیر. ولی حالا بیماری نوظهور و قدرتمند تری به اسم کرونا، این بار کل جهان را گرفتار کرده و حتی از همه بیشتر دامن گیر خودشان شده است. طی این سال ها، شاهد روابط ظالمانه و خصمانه کشور های بیگانه، از جمله آمریکا و انگلستان هستیم که در دفتر تاریخ جز خبثت و خیانت و جنایت چیزی ثبت نکرده اند. اشاره ای کنیم به مرگ کودکان مبتلا به بیماری پروانه‌ای، که دلیلی نداشت جز تحریم پانسمن و داروهای آن بیماری توسط آمریکا، ظالم ترین قدرت جهانی و در نهایت سوختن این کودکان در آتش تحریم. همچنین تلخ ترین حادثه‌ی اخیر، ترور شهید فخری زاده که بعد از روزها تلاش و زحمت بی‌مانند برای ساختن واکسن کرونا، توسط رژیم غاصب صهیونیستی و شروران همدست این فاجعه رخ داد که خوشبختانه این تلاش بی‌مانند شهید فخری زاده حتی برای یک لحظه هم بی نتیجه نماند و راه شهید فخری زاده ادامه یافت. و حالا شاهد پیشنهادی هستیم از طرف این بیگانگان، تحت عنوان فروش واکسن ساخته دست آمریکا، فایزر، به ایران که این پیشنهاد، مکر و حيله ایست در قالب دلسوزی. پیش دستی برای چه؟ از دید عده ای، این پیشنهاد آمریکا به ایران قابل تحسین است و البته به این نکته توجه ندارند که چرا آمریکا هنوز هم که هنوز است کشور هایی از جمله هند و پاکستان و افغانستان و... کشور های جهان سوم، و مثل همیشه کشور ظلم دیده ایران را، برای ارائه‌ی این پیشنهاد انتخاب کرده است؟! آیا دلیلی دارد جز این که این پیشنهاد، با هدف آزمایش قرار دادن این واکسن در این کشور ها مطرح شده است؟ همچنان، برخی از بازیگران و به ظاهر سلبیته‌ی ها، با مطرح کردن جملاتی، اشتیاق خود را برای قبول این پیشنهاد مطرح میکنند و



چاه مکن بهر کسی!

زینب حمزئی کارشناسی زبان و ادبیات فرانسه

فتنه چیست؟!



رهبر انقلاب در تحلیل ابعاد حماسه نه دی میگویند «فتنه‌ی سال ۸۸ جلوه‌ای از توطئه‌ی دشمنان بود؛ فتنه یعنی کسانی شعارهای حق را با محتوای صددرد باطل مطرح کنند، بیاورند برای فریب دادن مردم.»

گرچه لیبرال‌ها و گروه‌های اصلاح طلب با محوریت هاشمی رفسنجانی که دو ماه قبل از انتخابات ریاست جمهوری در خطبه‌های نماز جمعه تهران، اولین کسی بود که تقلب در انتخاباتی که هنوز برگزار نشده بود را مطرح کرد، شروع کننده فتنه بودند اما آتش بیار واقعی و مرکزیت فتنه‌ی ۸۸، کاخ سفید و دموکرات‌های

ساکن آن بودند که تمام قد از آشوب گران حمایت می‌کردند و با ریختن هیزم در آتش فتنه آنها را در اقدامات ساختارشکنانه تشجیع می‌کردند.

این رفتار غیر متمدنانه، ده سال بعد یعنی پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۰ آمریکا، در مهد دموکراسی و آزادی بیان تکرار شد و دامن برپا کنندگان و طراحان دموکرات آن را هم گرفت.

هر دو آشوب با اسم رمز تقلب به راه افتاد، با این تفاوت که آشوب در آمریکا تنها یک رهبر داشت و آن هم دونالد ترامپ بود اما فتنه‌ی ۸۸ با رهبری و کنترل معاندان در کاخ سفید و



برخی کشورهای غربی، با نقش آفرینی برخی چهره‌های به ظاهر درون نظام و نیز فعالیت‌های رسانه‌ای سعودی‌ها، سلطنت طلبان، منافقین، اپوزیسیون خارجی و برخی سلبریتی‌ها صورت گرفت و تهران و ایران را ۸ ماه به ورطه آشوب و ناامنی کشاند.

میرحسین موسوی کاندیدای مورد نظر برخی احزاب داخلی و معاندین خارجی در هماهنگی کامل با افراد پشت پرده، چندین ساعت قبل از اعلام رسمی نتیجه‌ی انتخابات، خود را به عنوان برنده قطعی انتخابات با اختلاف رای بالا اعلام کرده و اذهان طرفداران خود را برای مقوله تقلب آماده می‌کند تا در صورت عدم موفقیت با این ترفند مردم را به خیابان‌ها بکشاند که متأسفانه به خواسته‌ی خود هم رسید؛

موسوی و کروب‌ی با تحریک افراد پشت پرده حتی شمارش مجدد ۱۰ درصد از آرا در حضور نمایندگان این کاندیداها را که



از طرف شورای نگهبان و حتی رهبری پیشنهاد شده بود را هم نپذیرفتند و بر خواسته غیرقانونی خود پافشاری کردند. ترامپ نیز با همین روش طرفداران خود را که بسیاری از آنها مسلح نیز بودند به خیابان‌ها و حتی ساختمان‌کنگره کشاند اما برخلاف موسوی او سعی داشت با پیگیری‌های حقوقی، ارائه‌ی شواهد و مدارک و شکایت بر دستگاه‌های قضایی، ادعای خود را اثبات کند نه با پافشاری بر ادله‌ی بی‌پایه و اساس همانند داماد لرستان و فرزند آذربایجان! از دیگر تفاوت‌های میان این دو آشوب، موضع‌گیری رسانه‌های خارجی است. همان کسانی که در سال ۸۸ حمایت از آشوب‌گران را اساس کار خود قرار داده بودند در سال ۹۹ به بایکوت دونالد ترامپ پرداختند و پخش زنده‌ی سخنرانی او را قطع کردند. همین رسانه‌ها که خون‌خوارند آقا سلطان بودند فیلم و عکس‌های مرتبط با شلیک گلوله به اشلی بابیت، از معترضین حاضر در ساختمان‌کنگره را سانسور کرده و در برابر آن سکوت می‌کنند.

کاش میرحسین موسوی و افراد پشت پرده‌ی فتنه‌ی ۸۸ ذره‌ای عرق ملی داشتند و لااقل مرزشان را با بیگانگان مشخص می‌کردند و هم صدا با دشمنان قسم خورده‌ی جمهوری اسلامی نمی‌شدند.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ! (۱۰-بقره)

رسانه‌های معاند فارسی زبان، که جیره و آخورشان در همان آمریکا و انگلیس است، ده سال پیش با هزاران روش‌سعی در بزرگنمایی ادعای تقلب میرحسین موسوی و برحق‌نشان دادن آن داشتند اما نوبت به ادعای تقلب ترامپ که میرسد آن را ادعایی بی‌اساس جهت لطمه زدن به اعتماد عمومی تلقی می‌کنند و اقدام او را مستبدانه و مصداق دیکتاتوری برمی‌شمارند!

شبکه اجتماعی توییتر که در سال ۸۸ بنا به درخواست وزیر امور خارجه وقت آمریکا، هیلاری کلینتون، تعویق تعمیرات خود را به تعلیق کاربران آشوبگر ترجیح داده بود تا آنها بتوانند بوسیله‌ی این شبکه اجتماعی با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، در سال ۹۹ علاوه بر تعلیق حساب کاربری لین وود، وکیل ترامپ، حساب کاربری دونالد ترامپ با میلیون‌ها دنبال‌کننده را نیز مسدود میکند تا مبادا به التهابات دامن زده شود!

تفاوت بزرگ بین دونالد ترامپ و میرحسین موسوی در آنجاست که هنگامی که ترامپ امنیت ملی کشورش را در خطر می‌بیند با پذیرش شکست از موضع خود عقب‌نشینی



روایت یک استقلال

فاطمه نعیمی کارشناسی ارشد فلسفه

در ایران بسیاری نمیدانند کشوری که در همسایگی شرقی آنها واقع است روزگاری نه چندان دور بخشی از قلمرو هندوستان بزرگ بوده و کمتر از صدسال است که استقلال یافته است. به طور کلی اطلاع ایرانیان از تاریخ و فرهنگ همسایگان شرقیشان بسیار حداقلی است و ما در این مجموعه یادداشتها تلاش خواهیم کرد که شناختی در حد توان از این کشورها و به ویژه پاکستان ایجاد کنیم. کشوری با اکثریت مسلمان که پیش از انقلاب اسلامی ایران توسط مسلمانان تشکیل و عنوان «جمهوری اسلامی» را برای خود برگزیده است.

در اوایل قرن بیستم میلادی در میان مردم و بزرگان هندوستان ایده‌ی استقلال و به دست گرفتن کشوری که در استعمار انگلیسی‌ها بود شکل گرفت. آنها مبارزاتی را در این راستا پی گرفتند و جنبشهایی منفی در ارتباط با آن شکل دادند. این امر موجب شد تا انگلیسیها به تحریک برخی احزاب و گروههای هندی متعصب رو بیاورند و اختلافات میان هندوها و مسلمانان را تشدید کنند؛ اختلافات مذهبی که همواره میان این دو گروه وجود داشت و موجب درگیری بین آنها میشد. در پی این اقدامات مسلمانان که در هندوستان اقلیت به حساب میآمدند احساس خطر کردند و تلاش کردند تا از راههای مسالمت‌آمیز در کنگره حقوقشان را در هند مستقل آینده تضمین نمایند. در آن زمان حزب اصلی هندوستان حزب کنگره بود که از اکثریتی هندو و سیک و اقلیتهای دیگر از جمله مسلمانان تشکیل یافته بود و در کنار آن مسلمانان نیز اتحادیه‌های داشتند که آن را «مسلملیگ» مینامیدند. مسلمانان اگرچه در این کشور در اقلیت بودند اما با جمعیتی در حدود ۸۰ میلیون نفر اقلیتی بسیار مهم به حساب میآمدند. در پی تسلط تندروها بر کنگره بسیاری از اعضای مسلمان آن که از درخواستها به کنگره برای به رسمیت شناختن حقوق مسلمانان نتیجه نگرفته بودند از کنگره جدا شدند و به مسلملیگ پیوستند. «مسلملیگ» به عنوان تشکیلاتی که در پی

استیفای حقوق مسلمانان بود قوت گرفت و به تدریج در مقابل حزب کنگره قرار گرفت. در بین سالهای دههی ۱۹۳۰ محمدعلی جناح که از جدادگان از حزب کنگره بود به ریاست مسلملیگ رسید. جناح به روایت تاریخ از کسانی بوده که در ابتدا بسیار با ایده‌ی تجزیه‌ی هندوستان مخالفت میورزیده است. اما مدتی پس از ریاستش بر مسلملیگ او به کلی از کنگره قطع امید کرد و به این نتیجه رسید که اگر هندوها به قدرت برسند مسلمانان در سختی خواهند زیست و از همین رو پس از مدتی بر ایده‌ی جدایی متمرکز شد. این ایده را پیشتر علامه اقبال لاهوری در سر میپروراند. اقبال در سال ۱۹۳۷ به جناح نامه‌ی نوشت و ایده‌ی تشکیل کشوری مستقل برای مسلمانان را مطرح ساخت اما او نپذیرفت. در آن زمان او ترجیح میداد برای ایجاد هندوستان متحد تلاش کند؛ اما پس از مرگ اقبال و مشاهده‌ی این امر که حزب کنگره و هندوها درصدد به رسمیت شناختن حقوق مسلمانان نیستند نهایتاً در سال ۱۹۴۰ استقلال را هدف اصلی مسلملیگ دانسته و تا ۱۹۴۷ برای این هدف تلاش کرد. اختلافات مذهبی مسلمانان و هندوها بیش از آن بود که بتواند مانند یک ملت در صلح و آرامش در کنار هم زندگی کنند. هندوها مسلمانان را انسانهایی مادی میدانستند و نظام طبقاتی جدی و پیچیده‌ی داشتند که مسلمانان در آن جایی نداشتند، مسلمانان نیز متقابلاً به هندوها به چشم جماعتی گمراه نگاه میکردند. علاوه بر آن هندوها که در تاریخ خود هشت و نیم قرن حکومت مسلمانان و یک قرن حکومت انگلیس را تجربه کرده بودند در پی گرفتن انتقام رنج محکومیت همیشگی خود از مسلمانان بودند و وقت و بیوقت سخنهایی در ارتباط با این موضوع بر زبان میراندند. این مسئله و آموزشهای نظامی هندوها برای مقابله با مسلمانان که توسط برخی احزاب شکل گرفته بود موجب نگرانی مسلمانان بود. آنها میترسیدند که پس از استقلال هندوستان، تحت سلطه‌ی هندوها مورد ستم بدتری قرار بگیرند و



آزادیهای مذهبی‌شان را از دست بدهند. جناح در جایی گفته بود: «ما گوشت گاو را میخوریم و هندوها آن را میپرسند؛ با این وضع چگونه ممکن است که بر تشکیلات واحدی اتفاق کنیم؟»

از طرفی دیگر انگلیسیها که تا پایان جنگ جهانی دوم حاضر به پذیرفتن استقلال هند نشده بودند پس از این جنگ و در سال ۱۹۴۶ در گفتوگوهایی از حاکمیت اعضای کنگره بر هند مستقل سخن راندند. این امر موجب شد تا اعضای مسلملیگ



احساس کنند به آنها بیاعتنایی شده است و جناح از مسلمانان خواست با پرچمهای سیاه اعتراض خود را بیان کنند. در چند شهر کار مسلمانان و هندوها به زد و خورد کشیده شد و چند هزار نفر به کام مرگ کشیده شدند. این درگیریها و خونریزیهای داخلی موجب شد تا همه بپذیرند که باید تن به تقسیم هندوستان داد و در توافقی تصمیم بر آن شد که ایالتهایی که اکثریت مسلمان دارند به پاکستان واگذار شوند؛ اگرچه در ارتباط با پنجاب و بنگال این قاعده رعایت نشد و آنها به دو بخش تقسیم شدند.



سرانجام و با درگیریهای خونین، انگلستان پذیرفت که اداری کشور مستقل جدید را به دو حکومت پاکستان و هندوستان بسپارد. پاکستان برگرفته از اول نام ایالتهایی بود که اکثریت مسلمان را تشکیل میدادند و بنابراین از ایالات سند و پنجاب غربی و بنگال شرقی و ایالات شمال غربی کشوری به نام پاکستان شکل گرفت و محمدعلی جناح هدایت آن را به دست گرفت. و این شروع داستان پاکستان بود. (برگرفته از کتاب «مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان»)

تهدید جدی وضعیت شهروندی مسلمانان هند

منصوره سعید مترجمی زبان انگلیسی دانشگاه کرمان

پایان داده شد. برای مثال در ایالت اوتارپرادش ۱۹ نفر کشته شدند که همگی مسلمان بودند هم چنین نیروهای امنیتی با هجوم به دانشگاه معروف علیگر هزاران نفر از جمله دانشجویان و کودکان و زنان را مورد ضرب و شتم قرار داده و دستگیر کردند.

با این حال برخی پارلمان‌های ایالتی قراردادهایی را در مخالفت با برنامه CAA - NRC تصویب کردند، و در اکثر نقاط هند از جمله دهلی این تظاهرات و تحصن‌ها بدون تعرض خاصی به آنها ادامه داشت. سپس در فضای انتخاباتی برای پارلمان ایالتی دهلی در بهمن ماه، حزب حاکم سعی کرد چالش این تظاهرات را به فرصتی برای خود تبدیل کند، و ایجاد تنفر از تظاهرکنندگان و مسلمان‌ها را خط اصلی تبلیغات پرحجم و دروغ‌آمیز انتخاباتی خود قرار داد. اگرچه این امر موجب شد فضای اجتماعی کشور و به ویژه دهلی بیش از پیش برای مسلمان‌ها سنگین شود، اما تظاهرکنندگان عقب‌نشینی نکردند و این حزب در این انتخابات شکست خورد. عصبانیت دولت مرکزی و ترس از گسترش بی‌وقفه تظاهرات، دو هفته پس از این شکست، خود را در قالب تحریک بخشی از هندوهای دهلی بر علیه مسلمانان معترض و خشونت‌های سازمان‌دهی شده‌ای نشان داد که توسط دولت برای برخورد با معترضین دهلی طرح ریزی شده بود در نتیجه اعتراضات اواخر سال ۹۸ در دهلی به کشتار و ضرب و شتم مسلمانان ختم شد که خبر آن نیز در کشور ما رسانه‌ای شد. پس از آن معترضین حتی با وجود همه‌گیری ویروس کرونا دست از اعتراض مسالمت‌آمیز نکشیدند و در اوایل فروردین ماه ۹۹ در نزدیکی پارلمان مرکزی واقع در شهر دهلی با وجود اخطارهای آقای مودی نخست‌وزیر هند تحصن کردند گرچه این بار هم معترضین مورد خشونت نیروهای انتظامی قرار گرفتند.

پس از ایالت آسام، دولت مرکزی در آذرماه امسال تصمیم به اجرای قانون CAA - NRC در ایالت بنگال غربی گرفت که با کشور بنگلادش هم مرز می‌باشد اما با مخالفت نخست‌وزیر دولت ایالتی آن روبه‌شد گرچه این مخالفت ظاهراً راه به جایی نبرد و از دی ماه این قانون در حال اجراست.

سال ۹۳ بود که حزب BJP (شاخه‌ی سیاسی تشکیلات فاشیستی هندوها موسوم به RSS) توانست زمام دولت مرکزی هند را به دست بگیرد. جریانی که دشمنی‌اش با اقلیت ۲۰۰ میلیونی مسلمان ساکن هند کاملاً هویدا بود و با به قدرت رسیدن در انتخابات چهار سال بعد دولت مرکزی یعنی بهار سال ۹۸ در جهت عملی کردن برخی از وعده‌هایش گام برداشت. وعده‌هایی که در باطن اصلی‌ترین هدفشان از پا درآوردن قشر فقیر جامعه یعنی مسلمانان بود. یکی از این وعده‌ها اجرای طرحی به نام NRC (ثبت ملی شهروندان) بود. طرحی که مقرر شد همزمان با سرشماری سال ۹۹ در فصل بهار اجرا شود و طبق آن وضعیت شهروندی ساکنان هند مورد تفتیش سخت گیرانه و همه‌گیر قرار گیرد. در نتیجه افرادی که نمیتوانستند هندی بودن یا تابعیت خود را طبق ادله آنان ثابت کنند، تبعه درجه چندم محسوب شده و تهدید به حبس ابد در اردوگاه‌های ویژه‌ای می‌شدند که ثمری جز ایجاد طبقه بردگان نداشت منتها به شکلی قانونمند. فاز اول این برنامه قبل از موعد مقرر در ایالت کوچکی به نام آسام اجرا شد که نتیجه‌اش بلا تکلیف شدن تابعیت ۲ میلیون انسان مستضعف بود. خبر تجربه ویرانگر آسام موجی از وحشت را در بین همه مستضعفان هندی ایجاد کرد. ولی حزب حاکم اعلام کرد با تصویب قانون ویژه‌ای، کاری خواهد کرد که در نتیجه آن فقط مسلمانان در معرض سلب تابعیت و حبس قرار خواهند گرفت. اواخر آذر ماه ۹۸ با تصویب قانون CAA (اصلاح شهروندی) اخذ تابعیت هندی توسط مهاجران برخی کشورهای همسایه به شرطی که مسلمان نباشند تسهیل، قانونی و سپس اجرایی شد. یعنی غیرمسلمانانی که تابعیتشان توسط اجرای برنامه NRC تهدید خواهد شد با عمل به قانون CAA دوباره در زمره شهروندان هندی قرار خواهند گرفت.

بلافاصله پس از تصویب این قانون موجی از تظاهرات و تحصن‌های فراگیر ولی مسالمت‌آمیز دولت مرکزی هند را غافلگیر کرد، مخصوصاً چون هیچ حزب یا تشکیلات بزرگی پشتیبان آن نبود. تظاهرکنندگان با در دست گرفتن پرچم هند و علم کردن نسخه قانون اساسی، برنامه NRC و CAA را ضربه‌خوردی به ارزش‌های بنیادین نظام هند می‌خواندند و خواستار لغو فوری این دو قانون بودند. در ایالت‌هایی که حزب BJP در آن حاکم بود به وسیله‌ی خشونت نیروهای انتظامی به این اعتراضات مسالمت‌آمیز

حکایت یک قتل عام

مینا رضایت کارشناسی حسابداری



هندوها صحنه گذاشت که بابر معبدی را که به محل تولد «رام چندر» مشهور بود را ویران کرده و بر ویرانه‌ی آن مسجدی ساخته که به نام بابر نامگذاری شده است. عقیده‌ی هندوها، مبنی بر این بود که در محوطه‌ی مسجد و خارج از شبستان، سکو (چبوترا)ی زادگاه رام و کمی دورتر از آن، آشپزخانه (رسوئی) سینتا، زن رام، قرار گرفته بود. تا سال ۱۸۵۵ میلادی/ ۱۲۳۴ شمسی، هندوها و مسلمانان از بخش‌های مختلف یک ساختمان استفاده می‌کردند اما در سال ۱۸۵۷/۱۲۳۶ ش یک حصار بیرونی مقابل مسجد قرار دادند و از ورود هندوها به حیاط داخلی ممانعت شد. تلاش‌های هندوها در سال ۱۸۸۳ میلادی/ ۱۲۶۲ شمسی برای ساخت معبدی در محوطه خارجی این مسجد از سوی مقامات دولتی بریتانیایی مورد مخالفت قرار گرفت. هندوها با طرح شکوائیه‌ای در دادگاه خواستار دسترسی به این بنا شدند. به این ترتیب بحثی دامنه‌دار با ابعاد مذهبی، اجتماعی، تاریخی و سیاسی درباره‌ی تاریخ و موقعیت مسجد بابری و این که آیا مسجد با تخریب معبد قبلی صورت گرفته یا برای ایجاد آن تغییر یافته است، شکل گرفت که تا به امروز هم ادامه دارد و به عنوان «مناظره آیودیا» شناخته می‌شود.

در ۶ دسامبر ۱۹۹۲ میلادی/ ۱۵ آذر ۱۳۷۱ شمسی، با وجود اقدامات دولتی برای تشکیل اجلاس همبستگی ملی، مسجد بابری مورد حمله‌ی تجمع سازمان‌یافته‌ای بیش از ۱۵۰۰۰۰ هندوی افراطی قرار گرفت. هرچند سازمان‌دهندگان تجمع تعهد داده بودند که به مسجد آسیبی نمی‌رسانند، اما این بنای تاریخی را به کلی تخریب کردند. هندوهای افراطی در حالی مسجد را ویران کردند که حضور نیروی انتظامی محسوس نبود.

متعاقب این عمل ناآرامی‌های شدیدی شکل گرفت که از سال ۱۹۴۷ میلادی و تقسیم هند که منجر به تشکیل کشور اسلامی پاکستان شد، در این کشور خشونت‌های مذهبی با این شدت، مشاهده نشده بود و واقع بی‌سابقه بود. تاکنون بیش از ۲۰۰۰ نفر در بسیاری از شهرهای هند از جمله بمبئی و دهلی در ناآرامی‌ها و درگیری‌های مربوط به این رویداد کشته شده‌اند که بیشتر آنان از مسلمانان بوده‌اند.

هندوهای افراطی معتقدند که مسجد بابری در محل زادگاه خدای آن‌ها رام و با ویران کردن معبد او بنا شده بود و برخی منابع قدیمی هندوها

«بابری» نام مسجدی در شهر آیودیا (آیودھیا یا آجودھیا) در بخش فیض آباد در ایالت اوتارپرادش هند در یکصد کیلومتری شرق لکنهو است که بر فراز تپه‌ای به نام «رام کوت» «به معنی» قلعه رام «وجود داشت. این مسجد که در اوایل سده دهم هجری/ شانزدهم میلادی به دستور ظهیرالدین محمد بابر بنا شده بود، در ۱۹۹۲ م/ ۱۳۷۱ ش توسط هندوهای افراطی تخریب شد. آنان معتقد بودند که مسجد در محل زادگاه خدای آن‌ها، رام بنا شده بود و پیش‌تر معبدی در آن مکان قرار داشته که در زمان بابر تخریب شده است. از زمان تسلط انگلیسی‌ها بر شبه قاره هند تا کنون مسجد بابری موضوع درگیری‌های خونینی میان هندوها و مسلمانان بوده است. پیش از تخریب مسجد، خشونت بر سر این اختلاف هر از گاهی فوران می‌کرد و مقامات مدنی آن را با وعده‌ی ساخت معبد، یا استفاده از این مسجد به عنوان محل عبادت فرو می‌نشانند، اما با تخریب مسجد بابری، ناآرامی‌ها و درگیری‌های متعدد و شدیدی آغاز شد که هم اکنون نیز ابعاد مذهبی، اجتماعی، سیاسی و حقوقی پیدا کرده است و تاکنون حدود ۲۰۰۰ نفر که بیش‌تر آنان مسلمان هستند، در این درگیری‌ها جان خود را از دست داده‌اند. نخستین رویداد خشونت‌آمیز بر سر مسجد بابری میان مسلمانان و هندوها که ثبت شده است، در سال ۱۸۵۳ میلادی/ ۱۲۳۲ شمسی، در دوران استعمار بریتانیا در هند شکل گرفت. در ۱۸۵۵ م/ ۱۲۳۴ ش «نویل» افسر ارشد انگلیسی، بدون ارائه سند تاریخی، بر این ادعای



نیز از وجود معبدی در این نقطه حکایت می‌کرد. پس از تخریب در میان ویرانه‌های مسجد، کتیبه‌ای به زبان سانسکریت و خط ناگاری که در سده‌های یازدهم و دوازدهم میلادی رایج بود همراه با بیش از ۲۶۰ شی قدیمی دیگر به دست آمد که تأییدی بود بر اینکه آن محل بخشی از معبد باستانی بوده است که مورد تأیید هیئتی از کتیبه‌شناسان، دانشمندان زبان سانسکریت، مورخان و باستان‌شناسان قرار گرفت. بعدها پیروان جین نیز با توجه به اینکه این منطقه در میان پنج شهر بزرگ آیین جین و بودا قرار داشته و با استناد به کاوش‌هایی که به دستور دادگاه الله‌آباد انجام شد، مدعی شدند که مسجد بابری بر ویرانه‌های معبد جین ساخته شده است. اهمیت واقعه‌ی مسجد بابری و درگیری‌های خونین میان مسلمانان و هندوها از مرزهای هند فراتر رفت و ابعاد جهانی به خود گرفت. کشورهای اسلامی همچون ایران، پاکستان، بنگلادش، مصر و همچنین سازمان کنفرانس اسلامی، از دولت هند خواستار حل و فصل مسئله و حفاظت از اماکن مذهبی و جان و مال مسلمانان شدند.

طی دو دهه گذشته آشوب و درگیری‌های ناشی از تخریب مسجد بابری، بر روند تحولات اقتصادی هند نیز تا حدی تأثیرات نامطلوبی گذاشته و نظام معاملاتی این کشور را دچار خسارت کرده است و همچنین توان زیادی از نیروهای انتظامی و قوای مسلح هند را به خود مشغول داشته است.

در سپتامبر ۲۰۱۰ میلادی / شهریور ۱۳۸۹ شمسی، در پی شکایت مسلمانان شاخه لکنه‌و، دادگاه عالی الله‌آباد، حکمی صادر کرد مبنی بر اینکه زمین محوطه‌ی مسجد بابری بین هندوها و مسلمانان تقسیم شود. بر اساس این حکم مجموعه زمین‌های مسجد بابری به سه بخش تقسیم شده است که یک بخش برای معبد هندوها و برای بت‌های «رام لالا» که در آن محل نصب است باشد، یک بخش در مالکیت هندوهای «انمنوهی آکارا» قرار گیرد که هم‌اکنون نیز آن را در دست دارند و بخش سوم به مالکیت مسلمانان برای ساخت دوباره مسجد بابری اختصاص داده شده است. در ۱۸ آبان ۱۳۹۸، دادگاه عالی هند تصمیم دادگاه الله‌آباد (که در سال ۲۰۱۰ اتخاذ شده و زمین را بین مسلمانان و هندوها تقسیم شده بود) را لغو کرده و به صراحت اعلام کرد این مسجد در محل یک معبد بنا شده بود و مسلمانان حقی در آن ندارند. دادگاه عالی هند در حکم خود اعلام کرده است به مسلمانان مقدار مشابهی زمین در جای دیگری داده خواهد شد تا مسجد خود را در آنجا بسازند. به این ترتیب حزب بی‌جی‌پی که در خود یکی از عاملین به راه افتادن قتل و کشتار در این درگیری‌ها بود، در زمان حکومت خود سرانجام به خواسته‌ی نهایی خود رسید. برخی سازمان‌های هندوی از حکم این دادگاه استقبال کردند؛ ولی سازمان‌های مسلمانان به آن اعتراض کرده و در دیوان عالی هند در دهلی تقاضای فرجام کرده‌اند، که متأسفانه پرونده‌ی آن مختوم نشده اما مسکوت باقی مانده است.



سرنوشت یک مستعمره

مینا رضایت کارشناسی حسابداری

کشمیر یک منطقه‌ی بسیار مهم و سوق‌الجیشی در شبه قاره‌ی هند است. به لحاظ جغرافیایی در شمال غربی شبه قاره است و از شمال شرق در دامنه‌ی کوه‌های سر به فلک کشیده و دائماً پربرف قره‌قروم قرار دارد. در اهمیت موقعیت جغرافیایی این منطقه همین بس که در همسایگی کشورهای هند، پاکستان، چین و افغانستان است و برای هر کدام از این کشورها، اهمیتی ویژه دارد. این منطقه بین کوه‌های بسیار سخت و صعب‌العبور هیمالیا و قره‌قروم واقع شده که یک مانع و حفاظ طبیعی در برابر تجاوز و حملات احتمالی مثلاً از ناحیه‌ی چین به هندوستان به شمار می‌آید.

کشمیر به لحاظ رودخانه‌های پرآبش نیز اهمیتی خاص دارد. سه رودخانه‌ی جهلم، سند و پنجاب هند از این منطقه سرچشمه می‌گیرد و به همین دلیل به عنوان «تاج هند» لقب گرفته است. همچنین رگ حیات کشاورزی و آب پاکستان در این منطقه است. چین نیز تنها راه ارتباطی زمینی‌اش با پاکستان از این منطقه می‌گذرد.

اگر بخواهیم اشاره‌ی کوتاهی به تاریخچه‌ی این منطقه داشته باشیم، باید بگوییم که همواره و از اعصار گذشته به دلیل اهمیت و شرایط کشمیر، خیلی از افراد به دنبال این بوده‌اند که بر این منطقه حاکمیت داشته باشند؛ مثلاً اسکندر مقدونی یا سلطان محمود غزنوی، اما این‌ها چندان هم موفق نشدند. تا این که فردی به نام «شاه‌میرزا سوتی» توانست این منطقه را تصرف کند و از سال ۷۳۱ توانست در این منطقه حکومت اسلامی را برقرار سازد. این روند ادامه داشت تا زمانی که مغول‌ها به جهت تصرف آن منطقه، اقداماتی را انجام دادند و توانستند آن را از دست شاه‌میرزا درآورند. سال‌ها مغولان بر کشمیر حاکم بودند و بعدها افغان‌ها آن را گرفتند که تا قرن ۱۹ ادامه یافت. بعد از افغان‌ها، سیک‌ها این منطقه را تصرف کردند و این دوران با حضور انگلیس در منطقه مصادف شد. انگلیسی‌ها هم خواستند که این منطقه را تصرف کنند، اما فردی به نام رنجی سینگ که توانسته

بود کشمیر را از دست افغان‌ها خارج کند، مقابله با انگلیس‌ها را آغاز کرد. اما در نهایت این قوم شکست خوردند و منطقه را به انگلیس واگذار کردند. بعد که انگلیسی‌ها آمدند، به پاس خدمات آقای گلاب سینگ که یکی از سرسلسله‌های دوگراه‌ها بود، نهایتاً این منطقه را به مبلغ بسیار ناچیزی به او فروختند. از این‌جا به بعد بود که مصیبت‌های منطقه‌ی کشمیر آغاز شد.

بر اساس قراردادی که در سال ۱۸۴۶ بین انگلیسی‌ها و سرسلسله‌ی دوگراه‌ها منعقد شد و این منطقه به مبلغ هفت و نیم میلیون روپیه به این‌ها فروخته شد، حاکمیت دوگراه‌ها بر کشمیر آغاز شد و تا سال ۱۹۴۷ ادامه یافت که داستان جدایی هند و پاکستان پیش آمد. در این مقطع انگلیس پذیرفت که این منطقه به دو قسمت تقسیم شود. مبنای تقسیم هم این بود که بخش‌های دارای اکثریت مسلمان به پاکستان ملحق شود و کشور پاکستان به وجود بیاید، بخش‌های با اکثریت هندو هم در اختیار دولت هند باقی بماند؛ منتها انگلیسی‌ها بر مبنای این استقلال به حاکمان ایالت‌ها تفویض اختیار کردند، که آن‌ها هم بر اساس میل مردم ایالت‌شان تصمیم بگیرند که ملحق به پاکستان شوند یا در هند باقی بمانند.

این معاهده‌ی انگلیسی به طور صددرصد امکان اجرا نداشت و صدها سال به اجرا هم نرسید. به این دلیل که بعضی ایالت‌های جنوب هند مانند ایالت «کرلا» یا ایالت «آندراپرادش» دارای اکثریت مسلمان بودند، اما این امکان نبود که به پاکستان ملحق شوند. در مناطقی هم که نقل و انتقال صورت گرفت و درواقع مسلمان‌ها به پاکستان کوچ کردند، قتل عام‌های شدیدی در مسیر توسط هندوها و دیگران اتفاق افتاد و همین باعث شد که حاکمان ایالت‌های آندراپرادش و کرلا و جاهای دیگر دیدند که این شرایط عملاً قابل اجرا نیست و ناچار پذیرفتند که در هند بمانند.

کشمیر به لحاظ این تقسیم‌بندی باید به پاکستان ملحق می‌شد و چنین مشکلی را هم نداشت و هم‌مرز با پاکستان بود، اما حاکم وقت کشمیر با تامل برخورد کرد. به عبارتی او مخالف این اتفاق



بود و آن را در اجرا جدی نگرفت. کنگره‌ی ملی هند هم مخالفت زیادی داشت و نهایتاً با تأخیر انجام شد. تا این که اکتبر همان سال ۱۹۴۷ عشاير پاتان از منطقه‌ی پاکستان با حمایت ارتش این کشور مسلح شدند و حمله کردند به کشمیر تا کل آن منطقه را تصرف کنند. این گروه تا منطقه‌ی شریف‌آباد فعلی که نزدیک سرینگر است پیش‌روی کردند، یعنی تا مرکز دره‌ی کشمیر. حاکم وقت کشمیر وقتی این مسئله را جدی دید، نگران شد و به دهلی فرار کرد و از دولت مرکزی هند درخواست کمک کرد. لذا از این‌جا بود که نقش انگلستان شروع شد، منتها این توضیح جغرافیایی را نیز باید افزود که منطقه‌ی فعلی کشمیر که هم‌اکنون در اختیار هند است، از سه منطقه‌ی اصلی دره‌ی کشمیر و جامو و لداخ تشکیل می‌شود. اکثریت منطقه‌ی دره‌ی کشمیر مسلمانند، در جامو هندوها بیشترند و در منطقه‌ی لداخ که مرکز شهر له است، بودایی‌ها بیشتر هستند. البته در همین منطقه یک بخشی به نام کارگیل در منتهالیه مرز پاکستان و هند وجود دارد، که بالای ۹۹ درصد ساکنان آن شیعه‌اند و شیعیان بسیار مخلصی هم هستند. خلاصه این‌که در نهایت، فرصتی طلایی برای هندی‌ها به دست آمد. می‌توان گفت که این مصیبت‌هایی را که هم‌اکنون کشمیر دارد متحمل می‌شود، انگلیسی‌ها در منطقه کاشته‌اند؛ همان‌طور که در خیلی جاهای دیگر هم همین کار را کردند. در مناطق دیگر هم انگلیس و دیگر کشورهای استعماری، یک سری ردپاهای این چنینی را بلاتکلیف و نامشخص باقی گذاشته‌اند و از همین جاهاست که چنین مصیبت‌هایی شروع می‌شود و سرباز می‌کند.

انگلیسی‌ها در اول ورودشان به شبه قاره در قالب یک کمپانی بودند، و درواقع هندی‌ها را فریب دادند که ما می‌خواهیم یک شرکتی بزنیم و مرکزمان را می‌گذاریم کلکته و اصلاً هم کاری هم به جاهای دیگر نداریم. هدف‌مان هم این است که نیازمندی‌های شما را تأمین کنیم. همان‌طور که در ایران می‌گفتند ما می‌خواهیم این نفت کثیف و سیاه را ببریم که به درد شما نمی‌خورد، آن‌جا هم شبیه همین را گفتند که ما می‌خواهیم نیازمندی‌های شما را تأمین کنیم و کار دیگری هم نداریم. آرام‌آرام که آمدند و پا گرفتند، کل هند را اشغال کردند و آن روز زغال سنگ هند را می‌بردند که از بهترین انرژی‌ها بود و سوخت اغلب ادوات جنگی بود و نقش گاز و نفت

امروزی را بازی می‌کرد. منطقه‌ی شبه قاره هم که از قدیم مملو از منابع ذغال سنگ بوده و هست.

انگلیسی‌ها به تدریج کل هند را گرفتند و سعی کردند کشمیر را هم به شکلی که گفته شد، به تصرف درآورند، اما نهایتاً به این شکل واگذارش کردند به قوم دوگرا؛ یعنی یک اقلیت هندو را حاکم کردند بر اکثریت مسلمان‌ها. غائله‌ی کشمیر از این‌جا شروع شد و تا امروز نیز ادامه دارد.

مسئله‌ی کشمیر وابسته به دولت‌ها در هند نیست. البته دولت فعلی که دور قبل هم بر سر کار بود و از حزب بی‌جی‌پی است، به دلیل نگاه خاص‌شان و به دلیل مراودات و روابطی که با صهیونیست‌ها و اسرائیل و دیگران دارند، این قصه را تسریع کرده‌اند، اما فردا اگر دولت حزب بی‌جی‌پی تمام شد و حزب کنگره آمد روی کار، باز هم خیلی تفاوتی اتفاق نخواهد افتاد، چون این‌ها در مقوله‌ی کشمیر متفق‌القول هستند. این ماده‌ی قانونی که لغو شد، مسیر را برای سایرین هم باز کرد و دیگر هیچ فرقی ندارد.

مسئله‌ی کشمیر یک مسئله‌ی حقیقی و حقوقی است. حقیقی از این جهت که حتی بر اساس همان مبنای تقسیمی که خودشان می‌گویند نیز باید از مردم نظرخواهی شود که چه می‌خواهند. اصلاً شاید گفتند نه هند و نه پاکستان. پس این مسئله از همین‌جا حقوقی هم می‌شود و این حق مردم کشمیر است. قبل از این که مسئله‌ی کشمیر سیاسی و مذهبی شود، یک مسئله‌ی حقیقی و حقوقی است.

البته تلاش‌های ایران برای میانجی‌گری جهت حل و فصل منازعات و مشاجرات و کوتاه کردن ایادی استکبار صهیونیست‌ها و انگلیسی‌ها نافرجام مانده است که سران کشورها به دو دلیل امتناع می‌ورزند: اول القای حس بدبینی نسبت به کشور های آزادی‌خواه و دوما نفوذ غربی‌ها و مخالفان استقلال مملکتی و رهایی کشور یا همان مسئله‌ی ذی‌نفعان اجنبی‌خواه.



از رفیق حریری تا حسن دیاب

محمدجواد کریمی کارشناسی علوم سیاسی



منصب نخست وزیری در کشور لبنان از منصب های بسیار مهم محسوب می شود، انتخاب نخست وزیر برای شروع به کار در کشور لبنان به این صورت می باشد که رئیس جمهور کشور برای انتخاب نخست وزیر با نمایندگان مجلس و فراکسیون ها (کنته)، احزاب مختلف مجلس مشورت به منظور اینکه چه کسی شایسته منصب نخست وزیری می باشد به عمل می آورد که این نتخاب چند روز به طول می انجامد.

در این نشریه سعی بر بررسی عملکرد چند نخست وزیر شاخص کشور لبنان به صورت سلسله ای می باشد که مشتمل بر رفیق حریری، سعد حریری، حسن دیاب است.

رفیق حریری (ابو بهاء)

رفیق بهاء الدین حریری (ابوبهاء)، متولد ۱۹۴۴ بود که در تاریخ ۱۴ فوریه ۲۰۱۵ به دست گروهی ناشناخته در بیروت مورد حمله تروریستی قرار گرفت.

حریری در واقع سیاستمدار، نخست وزیر فعال و همچنین فعال اقتصادی لبنانی لاسعودی بود؛ بر اثر ترور رفیق حریری توسط گروهی ناشناس، سازمان ملل متحد تحقیقاتی حول محور ترور حریری را آغاز کرد که تحت عنوان دادگاه ویژه لبنان شروع به فعالیت کرد.

این دادگاه در دو گزارش ابتدایی احتمال به نقش دولت سوریه در ترور حریری اشاره نمود.

ترور رفیق حریری اتفاقات مهمی را در سطح لبنان و حتی منطقه به ارمغان آورد، که میتوان به وقوع انقلاب سدر و خروج نیرو های نظامی سوری از لبنان اشاره کرد.

در واقع انقلاب سدر یا ثورة الأرز اصطلاحی است که لبنان را زیر پرچم کشور متحد کرده و کلمه سدر آن به نماد لبنانی که اشاره به درخت سدر داخل پرچم لبنان دارد و در اصل مجموعه ای از تظاهرات مردمی در سال ۲۰۰۵ بود که در بیروت در پی ترور رفیق حریری به وقوع پیوست و به قیام استقلال نیز معروف می باشد.

احزابی که رهبری این قیام را در لبنان بر عهده داشتند عبارت بودند از:

جریان آینده، حزب فالانژ لبنان، حزب لیبرال ملی، فراکسیون ملی لبنان و دیگر احزاب موجود.

از اهداف اصلی این تظاهرات و قیام می توان به ؛

خروج نیروی های سوری از لبنان (متهم به ترور رفیق حریری)؛

تشکیل کمیسیون بین المللی برای تحقیق در مورد ترور حریری (دادگاه ویژه لبنان)؛

استعفای مقامات امنیت عمومی در کشور و سازماندهی انتخابات آزاد و در نهایت پایان دادن به نفوذ دولت سوریه در لبنان می باشد.

سر انجام این قیام، اخراج کامل نیرو های سوریه در سال ۲۰۰۵ از کشور لبنان بود.

رفیق حریری با کمک های مالی و شرکت در گروه های مالی مختلف لبنان مشهور گردید؛

او همچنین بعد از از سرآشویی و نزول قرار گرفتن ساف و ایضاً نبود یک رهبر قابل اعتماد، باعث شد که رفیق حریری همزمان با روی کار آمدن شبه نظامیان شیعه امل به رهبری امام موسی

صدر؛ مرد قدرتمند سنی در کشور بشود.





در سال ۱۹۹۲ در واقع رفیق حریری اولین نخست وزیر بعد از جنگ در دولت الیاس حراوی بود؛ در سال ۲۰۰۰ نیز حریری مجدداً نامزد نخست وزیری به جای سلیم حص شد.

در بُعد سیاست های اقتصادی

رفیق حریری یک در واقع یک سیاست اقتصادی پیشرفته ای را در لبنان بنیان گذاری کرد، او در ابتدای کار نخست وزیری اش طرحی را با نام افق ۲۰۰۰ که در واقع نام دولت اش در زمان نخست وزیری اش بود، نوسازی لبنان با طرح مذکور شروع کرد.

از مؤلفه های مهم و کابردی طرح افق ۲۰۰۰، در واقع بنیان گذاری یک شرکت خصوصی به نام سولیدر بود که مسئولیت نوسازی و احیای دوباره لبنان بعد از جنگ (لبنان و اسرائیل) را بر عهده داشت.

این شرکت در واقع به باز سازی مناطق تخریب شده در جنوب لبنان که توسط رژیم صهیونیستی آسیب دیده بود، پرداخت و آن منطقه را به یک مرکز جدید شهری تبدیل کرد. سرانجام رفیق حریری در ۱۴ فوریه سال ۲۰۰۵ در اثر انفجار بر سر راه کاروان موتوری اش در بیروت ترور شد.

ظن و گمان های بسیاری در مورد افراد ترور کننده رفیق حریری موجود می باشد؛ عده ای از سیاستمداران لبنانی و اسرائیلی به علت اینکه حریری در صدد اخراج نیرو های سوری از لبنان بوده است دست به این کار زده اند؛ زیرا دولتمردان سوری به رفیق حریری متذکر شده بودند که اگر اقدام به خروج سوری ها از لبنان کند، جان رفیق حریری و همچنین لبنان در معرض خواهد بود.

عده دیگر نیز یا در واقع مسبب اصلی آن اسرائیل، به متهم بودن حزب الله لبنان در ترور رفیق حریری قائل می باشند که بعد از این اتهام، دبیر کل حزب الله لبنان (سید حسن نصرالله) در پاسخ به ابلاغیه مبنی بر اینکه دادگاه سازمان ملل متحد برخی اعضای حزب الله را محکوم کرد، اشاره کرد که اسرائیل به دنبال راهی برای ترور رفیق حریری که از اوایل سال ۱۹۹۳ بود که بتواند با ایجاد هرج و مرج سیاسی و اجتماعی، خروج سوری ها را از لبنان به ارمغان بیاورد و یک جو ضد سوری در لبنان ایجاد کنند.

پس از ترور رفیق حریری در لبنان، چندین بمبگذاری نیز علیه چهره های ضد سوریه انجام شد؛ من جمله سمیر قصیر، جورج هاوی، پیر امین جمیل و ولید ایدو بود.



ایرانی، امام موسی صدر به عنوان رهبر شیعیان لبنان، تشکیلات بر جای مانده از او؛ یعنی جنبش امل، حضور شیعیان بسیار در لبنان، وجود دشمن مشترک (اسرائیل)، حمله اسرائیل به جنوب لبنان، کمکهای انسان دوستانه جمهوری اسلامی ایران به محرومان لبنانی، مهاجرت و سکونت دائم تعدادی از اتباع لبنان در ایران و... وجود دارد. این پیوندها باعث شده است که انقلاب اسلامی ایران بیش از هر جا در لبنان موثر باشد.

این تأثیر در زمینه های متعددی مشاهده می شود؛ در زمینه فرهنگی، تعداد زیادی از تصاویر بزرگ امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری در نقاط مختلف لبنان به چشم می خورد. بر روی دیوارهای آن عکس شهدایی دیده می شود که جان خود را در راه مبارزه علیه آمریکا و رژیم صهیونیستی (دشمن شماره یک ایران) از دست داده اند و مردم لبنان از ایران به عنوان یک دولت انقلابی و اسلامی یاد می کنند.

در لبنان، حزب الله بیش از هر گروه سیاسی اسلامی دیگر، تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران قرار دارد. علاوه بر زمینه های مشترک موجود بین ایران و لبنان، انگیزه های دیگری موجب چنین تأثیر شگرف شده است. این انگیزه ها را می توان در پذیرش رهبری انقلاب اسلامی به عنوان رهبر دینی و سیاسی از سوی حزب الله و حمایت های ایران از حزب الله خلاصه کرد. همچنین حزب الله از لحاظ اقتصادی و اجتماعی با اعطای کمک های تحصیلی به مستضعفان، توزیع داروی رایگان بین بیماران، تقسیم آب بین نیازمندان، ارائه خدمات درمانی به محرومان (البته در پرتو حمایت ایران) بشدت فعال است. در عین حال از لحاظ نظامی از اسلحه و جنگ جدا نیست. بلکه برپایه اصل جهاد همواره آماده

پاسخگویی به حمله احتمالی دشمن صهیونیستی است و در این باره، اعضای حزب الله لبنان براساس شعار اسلامی امام خمینی رحمه الله؛ یعنی اسرائیل باید از بین برود، قسم یاد کرده اند که جنگ با اسرائیل را تا آخرین لحظه ادامه دهند. اساس مبارزه حزب الله لبنان با اسرائیل، چه در خاک لبنان و چه در درون فلسطین، از طریق نیروهای انتفاضه بر عملیات شهادت طلبانه استوار است و رهبر حزب الله همانند امام

خمینی رحمه الله نسبت به موثر بودن این مبارزات در درون رژیم صهیونیستی بسیار خوشبین بوده و معتقد است که تداوم این مبارزات

پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن سال ۱۳۵۷ نقطه ی عطفی در خیزش های اسلامی صدی اخیر و بخصوص جهان تشیع است. انقلاب ایران به لحاظ داشتن ماهیت اسلامی و اهداف دینی در همان دوران اولیه تولد خود، دل های آحاد مسلمانان از مذاهب اسلامی را به خود جلب کرد و بارقه ای از امید آفرید و این همه بخاطر آن بود که انقلاب ایران

پرچمدار اسلام یعنی آرمان و آرزوی بیش از یک میلیارد مسلمان شده بود. قبل از انقلاب اسلامی مسلمانان در هر نقطه ای از جهان نسبت به مسلمانی خود احساس خجلت و شرم می کردند و اسلام دینی مرده و بی تحرک بود که تأثیری در زندگی مسلمانان نداشت. بسیاری از مفاهیم و آموزه های دینی در کنج کتابخانه ها خاک می خوردند و بسیاری از ارزش های اسلامی منسوخ یا تحریف می شدند و از اسلام جز پوسته ای ظاهری که بیشتر به کار فردی و شخصی می آمد، چیزی باقی نمانده بود. پیروزی انقلاب اسلامی در واقع احیای دوباری اسلام و جان گرفتن دگرباری قهرمان تاریخ بود و به همین دلیل توانست دل و جان مسلمانان جهان را به خود گره بزند و امت اسلامی را به تحرک و تکاپو وادارد.

انقلاب اسلامی ایران، نویدبخش دوره جدیدی از ظهور اسلام بود که سایر ملت های اسلامی از جمله شیعیان لبنان را به تکاپو واداشته و شیعیان این کشور و به خصوص جنبش حزب الله، به برکت انقلاب اسلامی، به تدریج نقش فزاینده ای را در تحولات سیاسی اجتماعی ایفا کرده اند.

بین ایرانیان و لبنانی ها، علقه های فراوانی چون پیوندهای تاریخی علما و مردم جبل عامل با ایران دوران صفویه، فعالیت های روحانی بلندآوازه



می‌تواند در آینده، رژیم اشغالگر قدس را از لحاظ امنیتی دچار مشکل و سرانجام سقوط کنند. در بعد فرهنگی، حزب الله شعارهایی را از انقلاب اسلامی به عاریت گرفته و سمبل‌های انقلاب اسلامی را سمبل خود می‌داند. پیروزی حزب الله در دو دهه از فعالیتش علیه اسرائیل در مقایسه با فعالیت ۴۰ و ۵۰ ساله "ساف"، نشان از سودمندی استفاده از شعارهای اسلامی و جهاد مقدس علیه اشغالگران و عدم اتکا به کشورهای دیگر در مبارزه ضد اسرائیلی دارد.

حزب الله لبنان در بعد سیاسی هم، به شدت از انقلاب اسلامی ایران الگو گرفته و برخلاف جنبش امل، رهبری انقلاب ایران را در دو بعد سیاسی و مذهبی و بر پایه اصل ولایت مطلقه فقیه پذیرفته است. به همین جهت از مواضع منطقه ای و جهانی جمهوری اسلامی ایران حمایت به عمل می‌آورد، و در پی تاسیس حکومت اسلامی مشابه جمهوری اسلامی در لبنان هستند.

در مجموع می‌توان گفت که علت توفیق حزب الله دو چیز است:

اولاً: به مبارزه رنگ اسلامی زد، شعارهای اسلامی برگزید، جهاد علیه اشغالگران را اعلام نمود، در حقیقت، اساس شکل‌گیری و مبارزات حزب الله، ایمان و اعتقاد بوده است. جایگاه ایمان و اعتقاد در حزب الله بر اصل مبارزه تقدم دارد.

ثانياً: اعتماد اکثریت مردم لبنان، اعم از شیعه، سنی و مسیحی را به دست آورده و هم‌اینکه، تقریباً تمامی ملت لبنان، حزب الله را به عنوان سالم‌ترین و قابل‌اعتمادترین جریان سیاسی لبنان تلقی می‌کنند. در واقع، بدون اتکا به کشورهای دیگر، مبارزه خود را اداره کرد و آن را به انجام رسانید. هر یک از این دو علت توفیق نیز، برگرفته از انقلاب اسلامی ایران است.





این مطالعه، با یک بررسی تطبیقی که شورای روابط خارجی آمریکا در خصوص زنان و پدیده افراط‌گرایی با تمرکز بر نقش زنان علیه تروریسم داعش و تقویت امنیت ملی آمریکا انجام داده است شروع می‌شود و سپس به مختصری از نقش زنان سوری در پیروزی علیه داعش اشاره می‌شود.

با شروع جنگ داعش علیه سوریه، به دلیل توقف ورود پناهندگان به ایالات متحده و ممنوعیت اتباع هفت کشور با اکثریت مسلمان، رئیس‌جمهور دونالد ترامپ مورد انتقاد قرار گرفت، زیرا این عمل نقض قانون باستان ایالات متحده و کنار گذاشتن ارزشهای اساسی آمریکاست.

اگرچه کارمندان دولت این اقدامات را حمایت بیشتری از منافع امنیتی ایالات متحده می‌دانند، اما بسیاری از کارشناسان معتقدند که این اقدامات نتیجه‌ای مخالف خواهد داشت، زیرا ابزاری قدرتمند برای جذب پیروان و تحمیل انزوای متحدان در جنگ علیه تروریسم برای افراط‌گرایان فراهم می‌کند.

سیاست جدید در مورد پناهندگان با قولی که او داده سازگار است. ترامپ امنیت ملی و سیاست خارجی آمریکا را غیرقابل پیش‌بینی می‌کند. اما در حالی که رئیس‌جمهور استراتژی جدیدی را برای شکست داعش در نظر می‌گیرد، نباید رویکردهای نامتعارفی را که به اصول اساسی آمریکا خیانت می‌کنند و دشمنان آن را تقویت می‌کند، ارائه دهد. برعکس، اگر ترامپ بخواهد در تلاش برای محافظت از شهروندان آمریکایی در برابر تروریسم همه چیز را وارونه جلوه دهد، باید به عضویت گروهی که مدتهاست به حاشیه رانده شده و هنوز دارای ارزش استراتژیک ذاتی است اعتماد کند؛ زنان.

تحقیقات نشان داده است - طبق گزارش اخیر شورای روابط خارجی - زنان قادر به شناسایی علائم اولیه افراط‌گرایی هستند زیرا حقوق و سلامت جسمی آنها اولین اهداف بنیادگرایان است. با تجزیه و تحلیل کیفی سی کشور در خاورمیانه، شمال آفریقا و آسیای جنوبی مشخص شد که زنان بیشتر از مردان قربانیان افراط‌گرایی هستند. در حقیقت، محدودیت‌های حقوق زنان همزمان با ظهور گروه‌های افراطی در سراسر جهان، به ویژه گروه‌هایی که دارای ایدئولوژی‌های مذهبی بنیادگرا هستند، مطابق آنچه در پرونده‌های طالبان در افغانستان، بوکوحرام در نیجریه و داعش ثبت شده است، همزمان است.

این همچنین به نقش اصلی زنان در خانواده اشاره دارد. آنها قادر به درک الگوهای غیرمعمول رفتار و علائم درگیری قریب‌الوقوع، مانند پنهان‌کاری هستند. به عنوان مثال، در کوزوو، زنان برای ابراز نگرانی در جوامع خود مسابقه می‌دادند، هنگامی که مردان جوان سلاح جمع می‌کردند، آنها را به ارتفاعات محلی می‌بردند و آموزش می‌دیدند. در واقع، زنان در کوزوو نشانه‌هایی از یک درگیری قریب‌الوقوع را قبل از شروع درگیری گزارش کرده بودند، اما، به دلیل عدم وجود یک سیستم گزارش کافی برای بهره‌مندی از بینش آنها، نگرانی‌های آنها شنیده نشد.

علاوه بر این، شواهد نشان می‌دهد که زنان ابزاری برای کاهش افراط‌گرایی هستند. اگرچه تلاش‌های سنتی دولت‌ها و سازمان‌های غیردولتی در رابطه با مبارزه با افراط‌گرایی، تمرکز بر رسیدن به رهبران مذهبی یا سیاسی - که عمدتاً مرد هستند - مطالعات اخیر نشان می‌دهد پیام‌های ضد تروریستی توسط زنان و خانواده‌هایی که می‌توانند روایت‌های رادیکال را در خانه‌ها، مدارس و محیط‌های اجتماعی خود به چالش بکشند و تأثیر ویژه‌ای بر جمعیت جوان داشته باشند، از طریق خانواده‌ها و اجتماعات بسیار موثر پخش می‌شود. و وقتی نوبت به حفظ صلح می‌رسد، زنان بیش از آنکه می‌دهند؛ اطلاعات واضح و انتقادی برای پیام ضد تروریسم. به عنوان مثال پرسنل امنیتی به جوامع و مکان‌هایی دسترسی دارند که مردان نمی‌توانند به آنها دسترسی داشته باشند، به آنها این امکان را می‌دهد که اطلاعات بسیار خطرناک در مورد تهدیدهای امنیتی احتمالی را جمع‌آوری کنند.

علاوه بر این، مشارکت زنان در پلیس و ارتش بهبود آگاهی جامعه از اجرای قانون را نشان داده است - که به نوبه خود توانایی تأمین امنیت را بهبود می‌بخشد.

شکی نیست که همه زنان صلح‌جو نیستند. با این حال، هر کسی که حمله تروریستی وحشتناک سال ۲۰۱۵ را در سانت‌بارناردینو، کالیفرنیا انجام داد، زنی بود که همسرش همراهش بود. رهبران زن مانند گلدا میر و مارگارت تاجر کشورهای خود را به جنگ سوق دادند. با این حال، این مثالها فقط این تصور را تقویت می‌کنند که زنان در هر موقعیتی که خدمت می‌کنند تأثیرگذار هستند - خواه در نیروهای مدرنیزاسیون



عنوان ناظر شخص سوم در مذاکرات صلح ژنو تا سال ۲۰۱۶ شرکت کند. قابل توجه است، گفتگوهای موازی روسیه بیشتر مانع مشارکت زنان است.

در مذاکرات تحت هدایت سازمان ملل متحد، تعداد مردان همچنان به مراتب از تعداد زنان در نمایندگی رسمی بیشتر است، زیرا میزان مشارکت زنان در مذاکرات ژنو در دسامبر ۲۰۱۷ تنها ۱۵٪ از نمایندگان مخالف و دولت بود. سطح مشارکت زنان برای اطمینان از روند جامع حل منازعات باعث می‌شود که عدالت را برای همه قربانیان جنگ سوریه تحقق بخشد. تأثیر مشارکت زنان:

اگرچه زنان در مذاکرات رسمی صلح در مورد سوریه کمتر از سایرین حضور داشته‌اند، آنها کمک‌های ارزنده‌ای در ایجاد صلح در جوامع در سراسر کشور داشته‌اند. در اینجا به مواردی اشاره می‌شود که زنان در تلاش‌های صلح سوریه تفاوت ایجاد کرده‌اند:

گسترش دستور کار: زنان در میز مذاکره و در جامعه مدنی موضوعات مهمی را برای صلح و بهبودی طولانی مدت از جمله تحویل کمک و غذا، آزادی بازداشت‌شدگان، تحقیق درباره مفقودان و تأثیر تحریم‌های اقتصادی مطرح کردند.

علاوه بر این، بستر جامعه مدنی سوریه ۵۰٪ از زنان در سطح ملی را شامل می‌شود و از طریق شبکه‌های محلی برای مشاوره‌ی مذاکره کنندگان در مورد وضعیت فعلی کار می‌کند.

کار فراتر از تقسیمات: کمیسیون مشاوره زنان، به دلیل حضور اعضای خود از سراسر طیف سیاسی، نمونه‌ای از ایجاد اجماع در مورد موضوعات بحث برانگیز را ارائه داد که مانع گفتگوهای رسمی شامل تحویل کمک‌ها و آزادی بازداشت‌شدگان شد.

مذاکره برای آتش بس محلی: زنان موفق شده‌اند در مورد توقف درگیری‌ها بین نیروهای متخاصم در چندین منطقه مذاکره کنند تا اجازه عبور کمک‌ها را بدهند. به عنوان مثال، در زبذانی حومه دمشق، گروهی از زنان محلی به یک شبه نظامی فشار آوردند تا توافق نامه آتش بس بیست روزه با نیروهای رژیم را بپذیرد. در منطقه دیگر، یکی از فعالان گفت که وقتی گروهی از مبارزان مسلح وارد روستای آنها شدند، این افراد نمی‌توانستند

از آنجا خارج شوند زیرا آنها مورد اصابت گلوله قرار می‌گرفتند یا ربوده می‌شدند. در پایان، این زنان بودند که جنگجویان را محاصره کرده و آنها را از روستا بیرون کردند. زنان همچنین تظاهرات مسالمت‌آمیز

و صلح جامعه، مبارزان یا فرماندهان ارتش باشند - بنابراین بسیار مهم است که زنان در تلاش برای جلوگیری از درگیری و همچنین در حل آن نقش داشته باشند.

برای تقویت اقدامات ضد تروریسم، رهبران ایالات متحده باید اقدامات زیر را برای ادغام زنان در استراتژی‌های امنیتی ملی انجام دهند: اول، با توجه به توانایی آنها در جلوگیری و یا کاهش افراط‌گرایی از اعضای یک خانواده یا جامعه، رهبران و انجمن‌های زنان باید در تلاش‌های ضد تروریسم و به ویژه علیه داعش شرکت کنند.

دوم، دولت ایالات متحده باید مشارکت زنان را در ارتش و اجرای قانون افزایش دهد عملیات امنیتی و افزایش جمع‌آوری اطلاعات؛

سوم، کنگره باید برای افزایش پاسخگویی، قوانینی را که نیاز به استراتژی ملی برای تقویت مشارکت زنان در تلاش‌های امنیتی دارد، تصویب کند و این امر را با گزارش‌های پیشرفت منظم همراه سازد. این مراحل - ممنوعیت ورود پناهندگان به کشور ما یا تحمیل انزوا بر

متحدان ما در سراسر جهان - به ایالات متحده کمک می‌کند تا به طور موثر در برابر تهدیدات امنیتی واکنش نشان دهد. در قرن بیست و یکم، استعداد زنان و رویکردها و اطلاعاتی که آنها ارائه می‌دهند، نه تنها یک کار درست است، بلکه یک ضرورت استراتژیک برای تقویت امنیت ملی است.

درگیری‌ها در سوریه تا به جایی رسیده بود که بیش از چهارصد هزار نفر کشته شدند، در حالی که یازده میلیون نفر از خانه‌های خود آواره شده بودند. آخرین دور مذاکرات صلح، که در شهر سوچی روسیه برگزار شد، پس از شکست مذاکرات تحت حمایت سازمان ملل، در حالی که سازمان ملل، روسیه، ایالات متحده و سایر کشورها به دنبال یک رویکرد سیاسی برای پایان دادن به جنگ سوریه بودند، آنها باید استراتژی را اتخاذ می‌کردند که ثابت کند این روش می‌تواند امکان دستیابی به هر توافق و همچنین دوام آن را افزایش دهد؛ استفاده از نیروی موثر زنان

مشارکت زنان سوری در مذاکرات:

شواهد نشان می‌دهد که مشارکت زنان در مذاکرات صلح احتمالاً باعث شکست توافق نامه ۶۴ و ۳۵ ماندگاری حداقل برای پانزده سال می‌شود، با این وجود زنان سوریه هنوز در روند صلح نماینده کمتری دارند.

علاوه بر این، اگرچه مذاکرات تحت حمایت سازمان ملل از سال ۲۰۱۲ آغاز شد، استنفان دی میستورا، فرستاده ویژه سازمان ملل در سوریه، یک هیئت مشورتی متشکل از دوازده زن برجسته را منصوب نکرد تا به



ترتیب دادند، در بیمارستان‌های صحرائی و مدارس کار کردند و غذا و دارو توزیع کردند. تأمین آزادی بازداشت‌شدگان: در سطح محلی، زنان موفق شده‌اند از موضوع آزادی زندانیان سیاسی از طریق مسالمت‌آمیز دفاع کنند. به عنوان مثال، در آوریل ۲۰۱۱، دولت به خواسته‌های دو هزار زن توجه کرد که فرزندان خود را با خود آوردند و بزرگراه بانپاس را بستند، که منجر به آزادی صدها مرد از روستاهای همسایه که غیرقانونی گرفته شده بودند شد. مستندسازی از نقض حقوق بشر: تعدادی از زنان و گروه‌های زنان علاوه بر نقض دیگر حقوق بشر توسط احزاب مسلح در سوریه، در مورد آدم‌ربایی، بازداشت و ناپدید شدن گزارش دادند. در میان این زنان فعال، بنیانگذاران مرکز اسناد تخلفات بودند که یکی از اولین سازمانهایی بود که گزارشات و گزارشات مربوط به حملات مرتبط با سلاح‌های شیمیایی را ارائه می‌داد. این گروه‌ها داده‌ها و تجزیه و تحلیل‌های حساس را به ناظران بین‌المللی و طرف‌های مذاکره ارائه می‌دهند. شواهد قوی تأیید می‌کند که مشارکت زنان در روند صلح و امنیت پتانسیل صلح و پایداری را افزایش می‌دهد. ایالات متحده، سازمان ملل و سایر منافع در سوریه باید اطمینان حاصل کنند که زنان سوری در میز گفتگو جایگاهی دارند و فرصتی برای کمک به پایان جنگ سوریه دارند. این ارقام همچنان مورد بحث و مجادله است، زیرا هیچ اطلاعات رسمی از طرف دولت سوریه در دست نیست، جدا از این واقعیت که این ارقام عمدتاً توسط منابع غیر خنثی صادر می‌شود و متکی به گزایی به نفع یک طرف در جنگ است. این بررسی از منبع مرکز مطالعات دمشق اتخاذ شده است و هدف نگارنده از استفاده از این مطلب این بوده که نشان دهد منابع مطالعاتی آمریکا تا حدود زیادی بر جامعه نخبگانی سوریه نفوذ و تاثیر دارد و باید تلاش‌های فرهنگی در جهت از بین بردن نفوذ فرهنگ غرب و احیای تفکر یکدست ملی گزایی عربی انجام شود.





با ترور شهید سردار قاسم سلیمانی در ۱۳ دی ماه ۱۳۹۸ فرمانده کل قوا حضرت آیت الله خامنه ای در حکمی سردار اسماعیل قآنی را به فرماندهی سپاه قدس منصوب کرد. اسماعیل قآنی فردی ناشناخته در اذهان مردم بود و همین امر موجب شد که گمانه زنی های مختلفی در مورد شخصیت و سوابق کاری وی به وجود بیاید و تحلیل های گوناگونی در مورد آینده شاخه سپاه قدس و محور مقاومت پدید آید. در داخل ایران برخی او را سردار شامات مینامند؛ برخی دیگر او را نیروی اداری و تشکیلاتی سپاه قدس؛ عده ای قآنی را یار و همراه قدیمی و همیشگی حاج قاسم سلیمانی در میادین مختلف میدانند و عده ای دیگر وی را ژنرال در سایه و مرد پنهان سپاه قدس میدانند. اما در خارج از ایران اسماعیل قآنی کیست و رسانه ها و تحلیل گران خارجی، آینده سپاه قدس را تحت رهبری وی چطور ارزیابی میکنند؟ سردار سرتیپ اسماعیل قآنی در ۱۷ مرداد ۱۳۳۶ در مشهد زاده شد و از سال ۱۳۵۸ با شکل گیری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عضویت این نهاد در آمد. از سال ۱۳۶۲ فرماندهی لشکر ۲۱ امام رضا را برعهده داشت و در سال ۱۳۶۶ فرمانده لشکر ۵ نصر بود و در همین ایام جنگ تحمیلی بود که بین او و حاج قاسم سلیمانی روابط دوستانه شکل گرفت و همین آشناییت سبب شد که سالها بعد از جنگ و با انتصاب سردار سلیمانی به فرماندهی سپاه قدس وی سردار قآنی را که تجارب زیادی در عرصه نظامی و امنیتی داشت و خصوصا بعد از جنگ تحمیلی تجربه ای مفید در تامین امنیت مرزهای شرقی در نیروی زمینی سپاه پاسداران به دست آورده بود را به جانشینی خود منصوب کند.

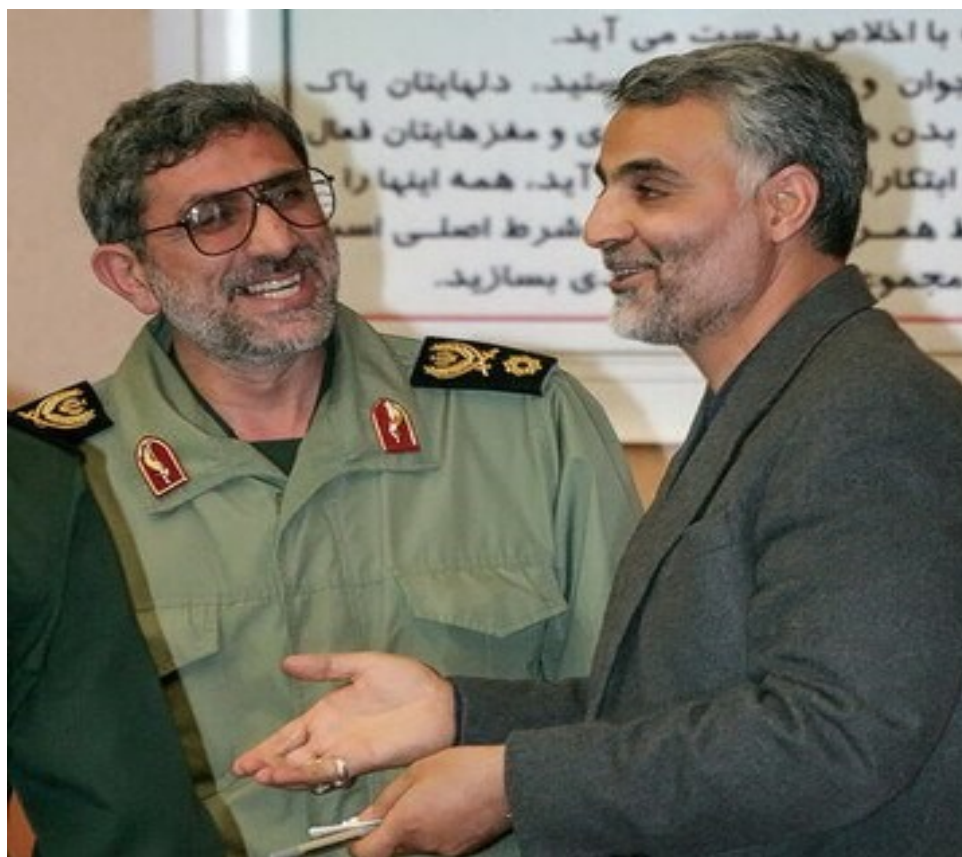
سوریه، لبنان و سایرین برعهده بگیرد و سردار قآنی مسولیت تقویت جبهه مقاومت در شرق ایران و آسیای میانه و کشورهایمانند افغانستان، پاکستان، هند و غیره را برعهده بگیرد. رادیوی آزاد اروپا، بنگاه خبری زیر نظر کنگره آمریکا، در گزارشی اسماعیل قآنی را از مهمترین عناصر جبهه اتحاد شمال در افغانستان میدانند که به جهت مبارزه با طالبان در سال ۱۳۷۴ بعد از اشغال کابل توسط طالبان به رهبری احمد شاه مسعود تاسیس شد. این بنگاه خبری آمریکایی با اشاره به عکس منتشر شده احمد شاه مسعود و سردار قآنی که در سال ۱۹۹۹ میلادی در تاجیکستان گرفته شده بود ادعا کرد که قآنی در پشتیبانی لجستیکی، مالی و نظامی اتحاد شمال برای مبارزه با تروریسم القاعده در افغانستان وساطت کردن دولت طالبان نقش مهمی داشته است. برخی تحلیل گران مخالف سیاست های جمهوری اسلامی، قآنی را مهمترین شخصیت در شکل گیری و ساماندهی نیروهای شیعه افغانستان و تشکیل تیپ فاطمیون و عزیمت آنها به سوریه طی سال های ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۷ میدانند. این تیپ در جریان درگیری بین گروه های مسلح مخالف دولت سوریه و ارتش سوریه نقش مهمی را در مبارزه با تروریسم ایفا کردند.

شبکه الجزیره در تحلیلی که بعد از شهادت حاج قاسم سلیمانی نسبت به سردار قآنی منتشر کرد وی را صاحب تجارب گسترده در زمینه کشورهای همسایه شرقی ایران دانست و ادعا کرد که بین سردار سلیمانی و سردار قآنی در انجام استراتژی های سپاه قدس در منطقه تقسیم وظایفی صورت گرفته بود؛ به این ترتیب که سردار سلیمانی منافع محور مقاومت را در منطقه غرب آسیا و کشورهایمانند عراق،

اسلامی با آنها شود. در همین راستا روزنامه وانشگتن پست در گزارشی که بعد از انتصاب فرمانده جدید سپاه قدس منتشر کرد ادعا کرد که اسماعیل قآنی همراه با محمود احمدی نژاد رئیس جمهور وقت به چند کشور آفریقایی و آمریکای جنوبی سفر کرده است؛ در این گزارش گفته شده است که قآنی مسول حمل سلاح از کشور نیجریه و انتقال آن به گامبیا در سال ۲۰۱۰ بود و همین اتهام دولتمردان آمریکایی موجب شد که وزارت خزانه داری این کشور، قآنی را با عنوانی که آنها کمک مالی و تسلیحاتی از تروریسم میخوانند در لیست تحریم های خود قرار دهد.

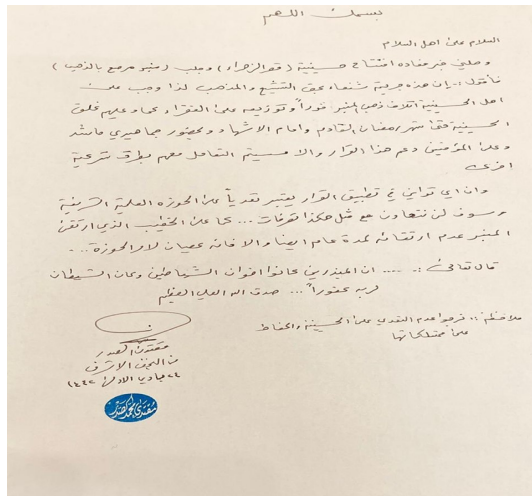
برخی تحلیلگران خارجی اعتقاد دارند که با توجه به تجارب استراتژیک گسترده سردار قآنی در سپاه قدس و همچنین در اختیار داشتن شبکه ارتباطی قوی با گروه های مقاومت در سراسر جهان، وی بهترین گزینه برای فرماندهی سپاه قدس بود و انتصاب وی به این مسولیت توسط آیت الله خامنه ای آگاهانه و از روی برنامه دقیق صورت گرفته است و این انتصاب موجب حرکت پیش رونده سپاه قدس در سطح منطقه و حتی فراتر از آن خواهد شد.

این تحلیلگران معتقد هستند که با توجه به سوابق اسماعیل قآنی و روند کار وی در پیش برد اهداف مهم محور مقاومت و دوری او از رسانه ها ممکن است طی سالهای آینده شاهد تبلیغات رسانه ای در ارتباط با فعالیت های سپاه قدس نباشیم اما نکته ای که روشن و مشخص است این هست که ترور قاسم سلیمانی موجب کاهش توان و تاثیر محور مقاومت در منطقه نخواهد شد بلکه برنامه های سپاه قدس با شکل گذشته و قدرت بیشتر هم در منطقه و هم فراتر از آن ادامه پیدا خواهد کرد.



مُطلًّا (یادداشتی در خصوص منبر طلاکوب در عراق و بررسی ابعاد این اتفاق)

علی یزدی کارشناسی حقوق



دو سه هفته‌ی قبل بود که تصاویری از یک منبر مطلا در حسینیه قصر الزهراء کاظمین، منتسب به خاندان شیرازی در رسانه‌ها منتشر شد. پس از آن بود که واکنش‌های متعدد و مختلفی در جامعه‌ی عراق و حتی فضای مجازی ایران نسبت به این منبر طلایی رخ داد. در این بین، مهم‌ترین واکنش به این اتفاق را می‌توان واکنش سید مقتدی صدر، رهبر جریان صدر دانست. سید مقتدی در بیانیه‌ای عجیب اعلام کرد که باید تمام طلای موجود در منبر فروخته شده و بین مستمندان پخش شده و سیدعلی طالقانی، سخنران مشهور عراقی، که در مراسم رونمایی از این منبر شرکت و خطبه خوانده بود به مدت یک سال از شرکت در جلسات محروم است و اگر این اتفاقات انجام نشود، طرفداران مقتدی باید فعالیت این حسینیه را متوقف کنند.

در این یادداشت به بررسی رفتار سه گروه مرتبط با این اتفاق، به طور خلاصه پرداخته خواهد شد.

در این یادداشت به بررسی رفتار سه گروه مرتبط با این اتفاق، به طور خلاصه پرداخته خواهد شد.

احیای روحیه تجمل‌گرایی:

احیای روحیه تجمل‌گرایی:

تزیین منبر یک حسینیه با طلا و تکیه بر تجمل‌گرایی در شاعران، در جامعه‌ای که سرشار از نیازمند است، به دور از اخلاق خود اهل بیت می‌باشد. فرقی ندارد متولی این امر طرفداران سید صادق شیرازی باشند یا اهل بیت حضرت امام رضوان الله علیه. می‌گویند که این منبر نذر یک تاجر کویتی بوده است، اما آیا نمیشد که با آن تاجر صحبت کرده و این مبلغ هنگفت را خرج نیازمندان جامعه عراق کرد؟! یا صاحب حسینیه می‌گوید ما خرج‌های زیادی برای فقرا می‌کنیم! خب ان شاء الله که قبول باشد؛ اما آیا جامعه از نیاز تهی شده است؟ من که بی‌شک اقدام به نصب یک منبر مزین به طلا را اشتباه می‌دانم و آن را حتی نوعی وهن شاعران می‌بینم، اما نه بخاطر اینکه حسینیه منتسب به یک جریان خاص است بلکه به خاطر نادرست بودن نفس کار. با همین شدت و حدت اقدامات مشابه، که یک موردش را در بالا اشاره کردم، نیز مردود می‌دانم.

عراق دارد؛ هرچند که اکثر تصمیماتش به آشوب و بی‌نظمی منجر شده است. اگر بخواهم در یک جمله او و طرفدارانش را وصف کنم باید بگویم: «قانون شکنان مدعی رعایت قانون».



حاکمیت قانون و فقیه کیلویی چند؟

اما عجیب تر از نصب یک منبر مطلا در حسینیه قصر الزهرا، اقدام رهبر جریان صدر و طرفدارانش بود. درست ساعتی پس از بیانیه بلند بالای سید مقتدی صدر، طرفداران وی به حسینیه مذکور هجوم برده و درب‌های حسینیه را بصورت خودجوش پلمپ نموده و سیدعلی طالقانی سخنران مشهور را تهدید کردند. در اشتباه بودن نصب این منبر شکی نیست اما سوالی که زیاد در این روزها از مقتدی صدر پرسیده می‌شد، این بود که اصلاً به شما چه مربوط است؟! شما مگر مجری قانون هستید که دستور به بستن حسینیه و ممنوع المنبر شدن سخنران می‌دهید؟! یا شما مگر اصلاً صاحب فتوی شده‌اید که این‌طور فتوا می‌دهید؟! مگر صاحبان حسینیه از پیروان شما هستند که آن‌ها را مجبور می‌کنید؟! اقدام این حسینیه از نظر «اخلاقی و سیره اهل بیت» اشکال دارد اما از نظر «قانونی و شرعی» محل اشکال نمی‌باشد. از

بی‌انصافی‌های مجازی:

بدترین نوع نقد و رفتار، نقدی است که صرفاً مبتنی بر حب و بغض باشد. پس از وقوع این اتفاقات شاهد حجم گسترده‌ای از واکنش‌ها و موضع‌گیری‌ها در فضای مجازی فعالین ایرانی بودیم، اما نکته‌ی آزاردهنده نوع موضع‌گیری آنها بود. این مواضع بدون در نظر گرفتن زوایای این اتفاق و صرفاً بخاطر انتقام از جریان مخالف و همراه با تهمت‌های واهی بود. به عنوان مثال ربط دادن منبر به انگلیس؛ در حالی که این منبر، نذر یک تاجر کویتی بود.

پدر:

مثل تمام اتفاقات عراق این بار هم فصل الخطاب و آرام‌کننده‌ی ماجرا کسی نبود جز مرجعیت اعلاى عراق، حضرت آیت الله سیستانی مد ظله العالی. این بار هم دفتر ایشان ساعتی پس از تمام کش و قوس‌ها، سخنی از ایشان منتشر کرده که در آن حضرت آیت‌الله ذکر کردند که در صورتی که این منبر از هزینه‌ی شخصی افراد و از درآمد حلال بوده باشد، مشکلی ندارد و تصرف در آن جایز نیست. البته از پدری که دلسوزانه و مدبرانه به حوادث نگاه می‌کنند، غیر از این هم انتظار نمی‌رود.

منظر قانونی و شرعی طبق قاعده تسلیط و حدیث شریف نبوی: «الناس مسلطون علی اموالهم»؛ صاحبان حسینیه صاحب هبه تاجر کویتی (همان منبر مطلا) بوده و نه شخص مقتدی و نه طرفداران او، حق هیچ‌گونه تصرف و دخالتی در این خصوص نداشتند. حتی از نظر نظام تقلیدی فقه شیعه نیز صاحبان حسینیه ملزم به انجام دستورات مرجع دینی خود هستند نه شخص مقتدی؛ هرچند که وی اصلاً مرجع نمی‌باشد. مقتدی صدر در سال‌های اخیر بارها نشان داده که علاقه‌ی زیادی به رسانه‌ای شدن و هم‌چنین ادعا و علاقه‌ای شدید به رهبر شناخته شدن خودش در جامعه

بازگشت پدر خوانده

محمد امین مهرعلی تبار کارشناسی حقوق

در همان هیاهوی انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۷ آمریکا، آن وقت که حرف از داعش به میان آمد، ترامپ بیان کرد که اوپاما و کلینتون بودند که داعش را به وجود آورده و نقش پدرخوانده داعش را اجرا کردند. البته این موضع گیری‌ها به معنای توبه گرگ پیری مثل امریکا، از دریدن و تاراج گله‌ها نبود. شاید بعد از روی کار آمدن جمهوری خواهان با انتخابات ۲۰۱۷، امریکا نقش اصلی ائتلاف به اصطلاح ضد داعشی را ایفا می‌کرد و خود را اصلی ترین نیروی ضد تروریسم جا زده بود، لکن هر از چندگاهی، دم خروشان مفتضحانه بیرون می‌زد و حمایت های ایالات متحده از داعش نمایان می‌شد. از اسکورت کاروان تروریست‌ها، تا تامین و تجهیز آن‌ها و حتی بمباران موضعی که در جبهه مقابل تروریست‌ها بودند.



به عبارت دیگر، ترامپ که در اثنای انتخابات ۲۰۱۷ این وعده را داده بود که حضور آمریکا در منطقه را کمتر کند، مبارزه با داعش را بهانه‌ای کرد برای بقای نیروها. اما بعد از کنار رفتن ترامپ جمهوری خواه و روی کار آمدن بایدن دموکرات، اوضاع متفاوت است و تاکتیک جدیدی برای تسلط بر منطقه مدنظر است.

مشهودترین اثرات این بازگشت، در همان روزهای آغازین دولت دموکرات‌ها خود را نشان داد. آن زمانی که در بازاری در قلب پایتخت عراق، ۱۲ انتحاری خود را منفجر کرده و باعث کشته شدن حداقل ۳۹ نفر و زخمی شدن ۱۰۰ غیرنظامی شد. این گونه عملیات های انتحاری بعد از روی کار آمدن جمهوری خواهان کاهش یافته بود و بیشتر تمرکز، روی میدادن اصلی جنگ بود. و حال شروع دوباره این نوع از عملیات توسط تروریست‌ها و همزمانی آن با مراسم تحلیف جو بایدن، توجه بسیاری به خود جلب کرده است.

البته نه اینکه در طی چهارسال قبل، جمهوری خواهان از اینگونه عملیات‌ها جلوگیری کرده و امنیت عراق را تضمین کرده باشند؛ خیر! این‌ها همگی نشانه‌هایی از تغییر تاکتیک سیاستمداران امریکایی در استفاده از داعش است. دموکرات‌ها داعش را برای ایجاد ناامنی در منطقه به وجود آوردند و جمهوری خواهان به بهانه مبارزه با داعش در منطقه ماندند. برای یکی وسیله‌ای بود برای جنگ نیابتی در منطقه و برای دیگری وسیله‌ای جهت حضور مستقیم در خاورمیانه.

از طرفی دیگر میتوان اینگونه به موضوع نگاه کرد که بازگشت پدرخوانده، تروریست‌ها چراغ سبزی به او نشان دادند و اعلام آمادگی کردند که هنوز میتوانند مجری سیاست ایجاد ناامنی و تجزیه منطقه با مدیریت ایالات متحده باشند و امریکا میتواند بار دیگر در این مسیر، روی آنها حساب کند.

لذا گذار از این وهله و شکست این سیاست های شیطانی، قویاً نیازمند تدبیر درست و عقلانی و همچنین همراهی و وحدت میان سران مقاومت در ایران، عراق، سوریه و لبنان است.



تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر مقاومت فلسطین

آناهیتا امرایی میکروبیولوژی دانشگاه آزاد ورامین پیشوا



پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ منشأ تحولات عظیمی در منطقه و جهان گردید، این رویداد تأثیرات زیادی در بیداری مسلمانان جهان و احیای باورهای دینی داشت. از جمله گروه‌هایی که به صورت مستقیم تحت تأثیر انقلاب اسلامی شکل گرفت، گروه جهاد اسلامی در فلسطین بود، یکی از دستاوردهای انقلاب در منطقه و جهان، صدور انقلاب اسلامی است که در آن، جمهوری اسلامی ایران در چارچوب اصل دعوت، صدور انقلاب را در دستور کار سیاست خارجی خود قرار داده است و حتی صدور انقلاب به‌عنوان یک اصل و هدف در سیاست خارجی درآمده است، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی الگوهای مختلفی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران حاکم شد که دیدگاه‌های متفاوتی در رابطه با صدور انقلاب داشتند، و با توجه به الگوهای صدور انقلاب، میزان و نوع حمایت از نهضت‌های اسلامی متفاوت بود، گروه جهادی فلسطین نیز یکی از این گروه‌های اسلامی است که در گفتمان‌های مختلف جمهوری اسلامی تحت تأثیر انقلاب اسلامی قرار گرفته است. سازمان جهاد اسلامی فلسطین که دکتر فتحی شقاقی آن را پایه‌گذاری کرد، سازمان سیاسی و نظامی فلسطینی است که اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ با هدف از میان بردن رژیم اسرائیل از طریق مبارزه‌ی مسلحانه و برپایی کشوری به نام فلسطین با حکومت اسلامی تشکیل شد. هر چند جهاد اسلامی یکی از مشهورترین گروه‌های نظامی فلسطینی است، اما یک سازمان نسبتاً کوچک و حاشیه‌ای محسوب می‌شود، مواضع جهاد اسلامی از حماس تندتر است.

جنبش مقاومت اسلامی، با نام اختصاری حماس یک سازمان اسلام‌گرای سیاسی نظامی فلسطین است. این سازمان در سال ۱۹۸۷ به رهبری شیخ احمد یاسین به عنوان شاخه فلسطینی اخوان مسلمین تأسیس شده و هدف خود را آزادی تمامی خاک فلسطین اعلام کرده‌است حماس یکی از احزاب سیاسی مهم فلسطین است.



آن‌ها اگرچه پیمان اسلو را قبول ندارد اما با حکومت خودگردان فلسطینی همکاری کرده، وارد مهم‌ترین نهادهای وابسته به آن شده‌است. آن‌ها معتقدند که حضور در این حکومت خودگردان لزوماً به معنای پذیرش پیمان‌های موجب ایجاد آن نیست. حماس در سال ۲۰۰۶ با پیروزی انتخابات شورای فلسطین و کسب ۷۵ کرسی از ۱۲۸

کرسی مجلس به حزب حاکم مجلس قانون‌گذار فلسطین تبدیل شدند و اسماعیل هنیه از رهبران حماس به عنوان نخست‌وزیر حکومت خودگردان فلسطین معرفی شد.

مسجد الاقصی برای یهودیان!!!

فاطمه نادعلی زاده کارشناسی مدیریت دولتی



می‌توانند به عبادت در این محل ادامه دهند. اما پس از چند سال یهودیان با ادعای دینی به صراحت خواستار نابودی مسجد الاقصی و ساخت معبد سوم شدند.

تا سال ۲۰۰۰ میلادی همچنان هیچ کس اجازه ورود به مسجد الاقصی را نداشت مگر با اجازه مفتی مسلمانان و نگهبانان مسجد. از سال ۲۰۰۰ با ورود آریل شارون به مسجد الاقصی تلاش رژیم صهیونیستی برای تغییر وضعیت این مسجد وارد مرحله جدیدی شد و در سال‌های اخیر نیز این تحرکات تشدید شد.

یکی از تهدیداتی که این مکان مقدس با آن رو به رو است لایحه تقسیم زمانی و مکانی مسجد الاقصی با هدف یهودی سازی آن است. مطابق با این طرح مسجد الاقصی باید از نظر مکانی و زمانی میان مسلمان و یهودیان تقسیم شود.

برای تقریب ذهن به واقعیت انگاری چنین طرحی به آنچه در مسجد ابراهیمی در شهر الخلیل فلسطین اجرا شد اشاره‌ای می‌کنیم: مسجد ابراهیمی از مسجدهای مهم مسلمان در فلسطین است که مقبره پیامبرانی چون حضرت ابراهیم (ع)، حضرت اسحاق (ع)، حضرت یعقوب (ع) و حضرت یونس (ع) در این مسجد قرار دارد.

روز ۲۵ فوریه ۱۹۹۴ باروخ گلدستین، یک اسرائیلی آمریکایی الاصل، به مسجد ابراهیمی الخلیل وارد شد و به روی نمازگزاران مسلمان آتش گشوده و ۲۹ نمازگزار فلسطینی را به شهادت رساند. به علاوه ۴ فلسطینی نیز در درگیری‌های پس از این جنایت، بیرون از مسجد بدست نظامیان صهیونیست به شهادت رسیدند.

در پی این جنایت، رژیم صهیونیستی به جای مجازات بانیان قتل عام مسلمانان، مسجد را به دو قسمت تقسیم کرده و قسمت بزرگی از مسجد و محله از جمله بازار و خیابان شهدا، خیابان اصلی محل عبور و مرور فلسطینیان، را به صهیونیست‌ها اختصاص دادند. از آن پس مردم فلسطین حتی ساکنان حوالی این منطقه نیز اجازه عبور و مرور از خیابان شهداء را نداشته و این خیابان که پیش از این مکانی پرجمعیت و بازار شلوغ خرید و فروش مسلمانان بود، کاملاً متروکه و تحت نظارت شدید امنیتی قرار گرفت.

رژیم غاصب اسرائیلی همانگونه که از ابتدا با تئوری‌های بی مبنا و ظالمانه تشکیل شد امروزه نیز برای افزایش سیطره و تسلط خود از هیچ راهی دریغ نمی‌کند، قوانین و قطعنامه‌ها بین المللی برای او هیچ الزام خاصی ایجاد نمی‌کند و او براساس قوانین خود ساخته‌ی قدرت عمل می‌کند و خواهد کرد.

یکی از طرح‌هایی که دستیابی به هدف را برای صهیونیسم‌ها تسهیل می‌کند، یهودی‌سازی یا نابودی مسجد الاقصی است که برای تحقق این طرح از همان ابتدای ورود خود به این سرزمین به شیوه‌های مختلفی در پی اجرایی کردن آن هستند.

از زمان تصرف این مکان توسط مسلمانان به جز دوره‌ای کوتاه در زمان صلیبیان اداره مسجد الاقصی همواره در دست مسلمانان بوده است. در واقع تا زمان قیمومیت انگلیس بر فلسطین، یهودیان هرگز در اداره مسجد الاقصی نقشی نداشتند. اما در سال ۱۹۲۹ برخی روحانیون یهودی خواستار گرد هم آمدن یهودیان برای عبادت در پای دیوار ندبه که مسلمانان آن را دیوار براق می‌نامند و بخشی از دیوار مسجد الاقصی است شدند. این اقدام منجر به قیام براق و کشته شدن تعداد زیادی از فلسطینیان شد. کمیته حقیقت یاب پس از این واقعه، مالکیت این مکان را از مسلمانان دانست اما اعلام داشت که یهودیان با محدودیت‌های خاصی

شهر الخلیل ۱۶۰ هزار نفر مسلمان و ۵۰۰ نفر شهرک نشین دارد که توسط ۱۵۰۰ سرباز اسرائیلی محافظت می‌شوند.

خبرهایی مبنی بر ممنوعیت پخش اذان از این مسجد یا یورش نظامیان صهیونیستی به مسلمانان در این مکان به گوش می‌رسد.

همانطور که واضح است هرگونه کوتاهی در قبال مسجد الاقصی ممکن است آن را به سرنوشتی مانند آنچه بر مسجد ابراهیمی الخلیل گذشت دچار کند. همانطور که گروه‌های صهیونیستی برای دستیابی بر اهداف خود از هیچ تلاشی کوتاهی نمی‌کنند؛ مسلمان نیز باید اهمیتی ویژه برای حفظ و حراست از این مکان مقدس داشته باشند؛ چرا که به یقین بر ما ثابت شده است که صهیونیسم به دنبال چیزی فراتر از این موارد است تمام این اقدامات گام کوچکی در جهت تحقق آن است.

یکی از مهم‌ترین گروه‌های حامی نابودی

مسجد الاقصی جنبش معبد است که عقبه آن‌ها به گروه‌های تروریستی از جمله ایرگون می‌رسد. همچنین یازده عضو از بیست عضو کابینه فعلی نتانیاها با شدت و ضعف متفاوت از ساخت معبد سوم، تخریب مسجد الاقصی و حاکمیت کامل رژیم صهیونیستی بر کوه معبد حمایت کرده‌اند. آنها حتی آموزه‌های ساخت معبد سوم را در کتاب‌های آموزشی کودکان خود نیز آورده‌اند، این صدای منتقدان زیادی را بلند کرد و این آموزه‌ها موجب خشونت در بین کودکان می‌شود

سال گذشته برخی از سیاست‌مداران رژیم صهیونیستی این بحث را مطرح کردند که تولیت محوطه مسجد الاقصی و قبه الصخره به عربستان سعودی واگذار شود. این بحث‌ها موجب ایجاد این نگرانی شد که رژیم صهیونیستی به دنبال تحقق طرحی است که برخی از فعالان گروه معبد سوم ارائه داده بودند و به موجب آن مسجد الاقصی به صورت قطعه قطعه به مکه منتقل و در آنجا سرهم‌بندی می‌شود.. اگرچه در کوتاه مدت مقامات تل آویو به دنبال نابودی مسجد الاقصی نیستند و آن هم تنها به این دلیل است که بنابر محاسبات سیاسی، شرایط هنوز برای این کار فراهم نیست، اما این طرح همت تمام کشورهای اسلامی را می‌طلبد که در مقابل این اقدامات بایستند و واکنش شدید نشان دهند. اگر جلوی چنین اقداماتی گرفته نشود، احتمال برداشتن گام‌های بعدی نیز هست. اما با توجه به آنچه که این روزها رخ می‌دهد و هر روزه نیز شاهد عادی‌سازی روابط کشورهای اسلامی با نظام غاصب اسرائیلی هستیم این موجب می‌شود بار اصلی مقابله با این اقدام بر دوش خود مردم فلسطین بیفتد.

امید است جوامع اسلامی به خود بیایند و چون کودکان ترسیده خود را به بی‌خبری نزده و تن به ظاهر معادلات قدرت جهانی ندهند.



بررسی تاریخچه و فعالیت‌های جمعیت اخوان المسلمین و تأثیرات آن بر جهان اسلام

محمد جواد کریمی کارشناسی علوم سیاسی



جنبش اخوان المسلمین بزرگ‌ترین جنبش اسلام‌گرا در جهان عرب شناخته می‌شود؛ و در واقع می‌توان آن را بزرگ‌ترین گروه سیاسی با گرایش اهل سنت در جهان به شمار آورد. این جنبش در سال ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ شمسی) در شهر اسماعیلیه مصر به رهبری حسن البنا بنیان نهاده شد و بعد از آن فعالیت‌ها و تفکرات خود را به سایر کشورهای عربی و اسلامی گسترش داد. این نهضت به تأثیر از اندیشه‌های سید قطب، محمد غزالی مبلغ اسلامی، سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبده، در پاسخ به انحطاط داخلی مسلمانان و سلطه‌ی بیگانگان بر کشورهای اسلامی، به ویژه در کشور مصر پدید آمد. می‌توان گفت در ابتدا فعالیت‌های نهضت به صورت نیمه مخفی انجام می‌شد و سازمان اخوان المسلمین برای گسترش خود از جزوات، نامه‌ها، سخنرانی‌ها و ملاقات‌های شخصی استفاده می‌کرد. بر اساس شواهدی از نوشته‌های خود حسن البنا، مؤسس جمعیت اخوان المسلمین، هنگامی که در شهر اسماعیلیه در کانال سوئز زندگی می‌کرد شش نفر از دوستان و شاگردانش که جزء کارگران شرکت‌های مشغول در کانال سوئز بودند، نزد او آمده و نسبت به بی‌عدالتی‌هایی که از سوی خارجی‌ها بر مسلمانان و اعراب در آنجا روا داشته می‌شد، شکایت کرده بودند و این تظلم‌خواهی و فشارهای خارجی، زمینه‌ای را برای رهبری حسن البنا در تاسیس جنبش اخوان المسلمین ایجاد کرد. هدف اصلی وی انجام اصلاحات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه‌ی مصر و جهان اسلام بود و بر سازندگی فرد مسلمان، خانواده مسلمان، جامعه‌ی مسلمان و در نهایت حکومت اسلامی، بر اساس تمدن‌سازی اسلامی تأکید می‌نمود.

۱. اجتناب از جدال‌های مذهبی و فرقه‌ای؛
۲. سیاست گام به گام: در نگاه وی جنبش قبل از آنکه به هدف غایی‌اش برسد، باید این مراحل را (تبلیغ، بیان و تفسیر، عمل و نتیجه‌گیری) را گام به گام طی نماید.
۳. استفاده از نیروهای مختلف برای تحقق اهداف
۴. برپایی حکومت اسلامی: اخوان المسلمین حکومت را برای خود نمی‌خواهند؛ بلکه حامی کسانی هستند که بتوانند مسئولیت حکومت را بر عهده بگیرند و قوانین قرآن را اجرا کنند؛ و اگر فردی نبود، تشکیل حکومت یکی از برنامه‌های اخوان خواهد بود.

۵. مقاومت در برابر تجاوزگران
همچنین می‌توان به چند مورد از اصول اندیشه سیاسی اخوان المسلمین اشاره کرد؛ که از جمله‌ی آن‌هاست:
۱. ارشاد، تبلیغ و سازندگی جامعه برای تاسیس حکومت اسلامی
۲. تحزب‌گرایی و بهره‌گیری از تشکیلات برای دستیابی به اهداف سیاسی
۳. تأکید بر مفهوم امت اسلامی در برابر ملت
۴. ضدیت شدید با رژیم اسرائیل
۵. حمایت از مقاومت فلسطین

سرانجام با مرگ حسن البنا، و با ورود سید قطب به جمعیت اخوان، تحولی عظیم در نظریات و ایدئولوژی این سازمان پدید آمد. اصل نظری

سازمان اخوان المسلمین در دیگر اهداف اخوان المسلمین، می‌توان به دفاع از آرمان فلسطین و حقوق اعراب اشاره کرد که اخوان را به یک سازمان سیاسی تمام‌عیار تبدیل کرد. شعبه‌های زیادی از اخوان المسلمین در دیگر کشورهای عربی موجود است که به گسترش اندیشه‌ی اخوان المسلمین می‌پردازند؛ همچون شیخ احمد یاسین، موسس جنبش حماس در فلسطین، مصطفی سباعی موسس جنبش اخوان در سوریه، محمدمحمود صواف، موسس جنبش اخوان در عراق، عبدالله عزام، رهبر مجاهدین العرب در افغانستان و محفوظ نحناح موسس جنبش اخوان در الجزایر. حسن البنا تلاش‌های خود را در سه مرحله تبلیغ، جذب و سازماندهی و مرحله عمل آغاز کرد، و اصولی که او اعتقاد به آنها داشت و قصد در اجرای آنها داشت عبارت بودند از:

۱. اجتناب از جدال‌های مذهبی و فرقه‌ای؛
۲. سیاست گام به گام: در نگاه وی جنبش قبل از آنکه به هدف غایی‌اش برسد، باید این مراحل را (تبلیغ، بیان و تفسیر، عمل و نتیجه‌گیری) را گام به گام طی نماید.
۳. استفاده از نیروهای مختلف برای تحقق اهداف
۴. برپایی حکومت اسلامی: اخوان المسلمین حکومت را برای خود نمی‌خواهند؛ بلکه حامی کسانی هستند که بتوانند مسئولیت حکومت را بر عهده بگیرند و قوانین قرآن را اجرا کنند؛ و اگر فردی نبود، تشکیل حکومت یکی از برنامه‌های اخوان خواهد بود.
۵. مقاومت در برابر تجاوزگران
همچنین می‌توان به چند مورد از اصول اندیشه سیاسی اخوان المسلمین اشاره کرد؛ که از جمله‌ی آن‌هاست:
۱. ارشاد، تبلیغ و سازندگی جامعه برای تاسیس حکومت اسلامی
۲. تحزب‌گرایی و بهره‌گیری از تشکیلات برای دستیابی به اهداف سیاسی
۳. تأکید بر مفهوم امت اسلامی در برابر ملت
۴. ضدیت شدید با رژیم اسرائیل
۵. حمایت از مقاومت فلسطین

سرانجام با مرگ حسن البنا، و با ورود سید قطب به جمعیت اخوان، تحولی عظیم در نظریات و ایدئولوژی این سازمان پدید آمد. اصل نظری

سید قطب در مورد دفاع غیر خشونت آمیز از اسلام بود؛ که شامل تاکید بر عدالت اجتماعی و آموزش و پرورش سنگ بنای اخوان المسلمین نیز می‌شد.

تفسیر سید قطب از جهاد به صورت خشونت آمیز و غیرخشونت آمیز و کاربردش در دگرگونی‌های اجتماعی بر بسیاری از مبارزان اسلام‌گرای که بعد از وی روی کار آمدند، تاثیر گذاشت.

در واقع سید قطب معتقد بود که تمام جوامعی که با حکومت‌های غیر اسلامی اداره می‌شوند، غیر اسلامی هستند و جهاد با آنها واجب است. پس از گذشت چند سال از استحکام این نظریه، گروه القاعده به رهبری اسامه بن لادن برای مبارزه با شوروی در پاکستان تشکیل شد، که نظریه قطب‌یسم را در پیش گرفت و به زعم خود به مبارزه با کفار پرداخت؛ که البته بعد از کشته شدن اسامه بعد از وقایع ۱۱ سپتامبر، تحرکات گروه‌های تروریستی نیز بیشتر شد.

از جمله‌ی این فعالیت‌ها، تشکیل گروهک القاعده در عراق به رهبری الزرقاوی بود که به قصد نابودی آمریکایی‌ها در عراق فعالیت‌های جهادی انجام می‌دادند. سپس طی تحولاتی اسلحه‌ی نیروهای زرقاوی به سمت مسلمانان و شیعیان گرفته شد و به تبع آن، گروهی موسوم به دولت اسلامی عراق و شام (داعش) در سوریه تشکیل شد که کاملاً عقایدی متفاوت از جماعت اخوان المسلمین داشت؛ القاعده نیز داعش را به رسمیت نشناختند و با عقاید افراطی و سلفی آنها مخالفت کردند.

در نهایت نیز در سال ۲۰۱۳ حکومت نظامی مصر پس از محکومیت محمد بدیع به اعدام، محمود عزت را به عنوان مرشد عام موقت اخوان المسلمین انتخاب کردند.



وحدت در آیینه مصباح

محمدحسین بهزادفر کارشناسی حقوق



مرحوم آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی، از بزرگان فقه و اخلاق و حکمت و عرفان اسلامی، و از مصابیح درخشان آسمان علم و اندیشه بودند که عمر شریف و بابرکت‌شان را در راه احیای مکتب حقه و شعائر اهل بیت سپری نمودند. این عالم بزرگوار و گران‌قدر، بیاناتی جامع و مفید در باب وحدت، معنای آن، و ضرورت آن دارند که خلاصه‌ای از آن‌ها را در یادداشت زیر خواهیم خواند. لازم به ذکر است که بیان حضرت علامه در این سخنرانی‌ها، آن قدر شیوا، فصیح و بلیغ است که نیاز به هیچ‌گونه توضیح و تفسیری ندارد و بسیار ساده و قابل فهم است.

«معنای حقیقی وحدت، بدیهی است و هیچ‌جای ابهامی ندارد. اگر منظور از ایجاد وحدت این باشد که انسان‌ها کاملاً یکی شوند، یعنی هیچ تعددی میان‌شان نباشد، همه می‌دانند که چنین چیزی امکان ندارد. دو انسان، دو موجودند، و هیچ وقت یکی نمی‌شوند. امکان ندارد که بین همه‌ی افراد جامعه وحدت حقیقی به وجود آید. لذا وحدتی که محل بحث است این است که ما انسان‌های کثیری که در یک جامعه هستیم و هر کدام یک وجود مستقلی داریم، با این اختلافاتی که داریم، تا چه اندازه باید سعی کنیم که گرایش به وحدت پیدا کنیم؟ معنای این ایجاد وحدت، وحدت حقیقی فلسفی نیست؛ بلکه منظور این است که ملاک‌های مشترکی را شناسایی کنیم و آن ملاک‌های مشترک را تقویت و چیزهایی که باعث پراکندگی می‌شود را کم و ضعیف کنیم. پس وحدت در اینجا یعنی نبود اختلاف. وقتی دعوت به وحدت می‌کنیم، یعنی می‌خواهیم که اختلافات کنار گذاشته شود؛ پس در واقع باید مفهوم وحدت و مفهوم اختلاف را با هم دیگر بسنجیم. اختلاف آن است که دو چیز مثل هم نباشد وقتی مثل هم نبودند، می‌گوییم با هم اختلاف دارند. معنای اختلاف، جنگ و نزاع نیست؛ بلکه معنای آن وجود تفاوت است. حالا آیا وجود اختلاف چیز بدی است؟ آیا اگر دو موجود تکویناً با هم فرق داشته باشند، بد است؟ من سوال می‌کنم اگر اختلاف وجود نداشت، اصلاً عالمی به وجود می‌آمد؟ اگر اختلافات تکوینی نباشد اصلاً انسان نمی‌تواند زندگی کند، اصلاً

جامعه‌ی انسانی شکل نمی‌گیرد. اساس این عالم هم همین طور است؛ اگر اختلافات تکوینی نباشد این عالم تحقق پیدا نمی‌کند.

نوع دیگری از اختلاف وجود دارد که فی‌الجمله اختیار افراد در آن نقش دارد. نمونه‌ی بارز آن در استفاده از مواهب طبیعی این عالم است که نتیجه‌اش این می‌شود که عده‌ای ثروتمند و عده‌ای فقیر باشند. صرف نظر از مسائل ارزشی دیگر، آیا خود این که توانایی انسان‌ها مختلف است و آن اختلافات منشاء این می‌شود که بهره‌های اختیاری و اکتسابی جدیدی پیدا کنند، خوب است یا بد؟! البته اراده و فعل خودشان هم موثر است؛ اما منشا آن اختلافات طبیعی و خدادادی است. گاهی اختلاف به گونه‌ای است که به آن ارزش‌های واقعی که دین روی آن‌ها تاکید دارد، برمی‌گردد. انبیاء می‌گویند: «اگر از این راه بروید و این رفتار را پیشه‌ی خود کنید تا ابد خوشبخت و اگر ضد آن را انتخاب کنید تا ابد بدبخت خواهید شد!» این‌جا دیگر صحبت سلیقه نیست بلکه مسئله خیلی جدی است. این‌جا نمی‌توان گفت: «خیلی مهم نیست؛ که هر کس به سلیقه‌ی خودش عمل کند.» عقل انسان اجازه نمی‌دهد که در مقابل این احتمال - اگر چه ضعیف هم باشد - بی‌تفاوت باشد زیرا محتمل خیلی قوی است. اگر اختلاف بر سر مصداق سخن انبیاء پیش آید، یعنی عده‌ای بگویند روش ما مصداق سخن انبیاء است و عده‌ی دیگری بگویند روش ما مصداق آن است، قاعده‌ی اولی این است که انسان بر اساس منطق و استدلال عقلی مصداق حقیقی را اثبات کند؛ چون ما معتقدیم آن‌چه انبیاء آورده‌اند، حجت را بر مردم تمام کرده است؛ با این حال ممکن است شیاطین آب را گل آلود کرده و به مرور زمان، با ایجاد شبهه‌ها و بدعت‌ها، باعث مشتبه شدن راه شده باشند. عده‌ای عمداً اختلاف ایجاد کردند تا برای خود دکانی درست کنند. گفتند: «منظور فلان پیامبر این بوده است.» تا فرقه‌ای درست کنند و رئیس شوند و دیگران را بدوشند. بعد از این اختلاف افکنی‌ها، آیندگان در شرایطی واقع می‌شوند که تشخیص حق برایشان بسیار مشکل می‌شود. در این شرایط چه باید کرد؟ در این شرایط عقل حکم می‌کند که بهترین راه این است که کسانی که با هم اختلاف دارند بنشینند و عاقلانه با هم بحث کنند تا معلوم شود کدام دلیل درست است و کدام دلیل نادرست است.

پس راه صحیح و منطقی در این اختلافات این است که سعی کنیم با

دلیل و منطق و با شیوه‌ای که تعصبات طرف مقابل را تحریک نکند، حقیقت را به طرف مقابل بشناسانیم. آن‌ها هم آدمی‌زاد هستند. اگر کسی با زبان منطقی و ملایم با خود ما صحبت کند، اشتباهات مان را قبول می‌کنیم؛ اما اگر از اول با تندی و پرخاش و احياناً با توهین با ما حرف بزند، ما هم در مقابلش موضع می‌گیریم. اگر با مردم با بیانی منطقی و روشی صحیح حرف بزنیم، بسیاری از اختلافات برداشته می‌شود. حتی مرحوم آیت الله بهجت رضوان الله علیه نیز به مناسبتی فرمودند: «این صحیح نیست که ما از اول با یک نفر سنی مذهب درباره مسائلی که موجب ناراحتی شان می‌شود با شدت و حدت بحث کنیم.» اما در برابر معاندین یا کسانی که همچنان تحت تاثیر تبلیغات اینان قرار گرفته‌اند که یقین کرده‌اند که مذهبشان حق و مذهب شیعه باطل است، چه وظیفه‌ای داریم؟ اگر ما در بیان حق و اثبات بطلان مذاهب باطل کوتاهی نکنیم، به خدا، به پیغمبر، به انسانیت، به شهدا، به گذشتگان و به آیندگان خیانت کرده‌ایم. در این صورت ما هم عملاً جزء شیاطینی شده‌ایم که راه حق را مسدود می‌کنند.

اصل مسئله‌ی حفظ وحدت در این‌جاست. اگر ما با این‌ها برخورد پرخاشگرانه، تند و متعصبانه داشته باشیم چه نتیجه‌ای دارد؟! نتیجه‌اش این است که بر عناد آن‌هایی که معاند هستند، افزوده می‌شود و برای آن‌هایی که در اثر جهل به باطل مبتلا شده‌اند، بهانه پیدا می‌شود که از ما رو برگردانند و بگویند: «اگر حق بودند چرا باید درستی کنند و فحش بدهند؟! مطلب حقشان را با دلیل بیان می‌کردند.» پس چنین روشی باعث می‌شود ما را باطل محسوب کنند. پس برخورد متعصبانه، یعنی اظهار مطلبی بدون دلیل و توأم با پرخاش، اگر نتیجه‌ی معکوس ندهد، نتیجه‌ی مطلوب هم نخواهد داشت. این حرف منطقی است که نتیجه دارد. جلوی حرف منطقی نباید گرفته شود. هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که جلوی حرف منطقی گرفته شود؛ اما رفتار پرخاشگرانه، متعصبانه، خصومت‌برانگیز و کینه‌توزانه، نه دلیل عقلی دارد و نه دلیل شرعی. یکی از بزرگ‌ترین خدماتی که در قرن اخیر برای احیای مذهب شیعه و اثبات حقانیت آن انجام گرفت، کاری بود که در هندوستان مرحوم صاحب عقبات الانوار انجام داد و در نجف مرحوم علامه امینی رضوان الله علیهما با نوشتن کتاب الغدیر. چه خدمات بزرگی این دو بزرگوار انجام دادند و چه فداکاری‌هایی کردند! چه خون‌دل‌هایی خوردند تا این دو کتاب را نوشتند! علامه امینی چه عشقی به اهل بیت و امیرالمومنین صلوات الله علیهم داشت که با شنیدن اسم امیرالمومنین اشک از چشمانش جاری می‌شد! اما در کتابش حتی یک‌جا نسبت به شخصیت‌های مورد احترام اهل تسنن بی‌احترامی نکرده؛ بلکه همه‌جا به

دنبال اسم آن‌ها «رضی الله عنه» آورده است. با این روش انسان هم حقیقت را تبیین می‌کند و هم بهانه به دست مخالف نمی‌دهد و اگر کسی هم طالب حقیقت باشد حق را می‌پذیرد. حالا اگر وحدت برای تحقق حقی باشد، به اندازه‌ای که آن حق ارزش دارد، حفظ آن وحدت هم ارزش خواهد داشت و بر عکس اگر در راه ابطال حقی یا در راه تحقق باطلی انجام گیرد، نه تنها ارزشی ندارد؛ بلکه به اندازه‌ی ارزش منفی آن باطل، این وحدت هم ارزش منفی خواهد داشت.

یک نوع از تقیه داریم که حضرت امام رضوان الله علیه به خصوص روی آن تاکید می‌فرمودند و بعضی از فقهای دیگر هم به آن فتوا داده‌اند و آن «تقیه‌ی مداراتی» است؛ یعنی اگر انسان بخواهد طبق فتوای مذهب خودش عمل کند، جانش به خطر نمی‌افتد، اما یک مصلحت اجتماعی اسلامی خطر می‌افتد؛ افترا و دشمنی و کدورت و پراکندگی بین مسلمانان به وجود می‌آید و این باعث می‌شود که دشمنان سوء استفاده کنند و عزت و مصالح جامعه‌ی اسلامی از بین برود. البته نباید تصور کنیم خود وحدت ارزش مطلق است و اتحاد باید به هر قیمتی و در همه‌جا حفظ شود. از این‌جا معلوم می‌شود که وحدت با کسانی که راه باطلی را رفته و اکنون در مبارزات سیاسی شکست خورده‌اند و در ضعف به سر می‌برند، برای حفظ و تقویت خودشان دعوت به وحدت می‌کنند، ارزشی ندارد. این افراد می‌گویند: «برای حفظ وحدت باید تابع ما شوید! وحدت یک اصل است و از آن‌جا که ما تابع شما نمی‌شویم، برای حفظ وحدت، باید شما تابع ما شوید!» «خب این وحدت دیگر چه ارزشی دارد؟!»

حال در مواردی که تشخیص داده شده که وحدت، مصلحت اقوا را دارد، چه باید کرد؟ در این‌جا باید برخی رفتارها را تغییر داد. آن‌چه که ما باید به آن توجه داشته باشیم این است که رفتار اجتماعی ما باید به صورتی باشد که سایر فرق اسلامی را علیه شیعه نشوراند، به شیعه بدبین نکند و کینه و دشمنی‌شان را نسبت به شیعه بیش‌تر نکند. نباید رفتار ما به گونه‌ای باشد که جان عده‌ای از شیعیان به خطر بیفتد. نباید کاری کرد یا حرفی زد که احساسات آن‌ها را تحریک کند و حتی در صورت لزوم باید در رفتارهای فقهی هم مطابق فتوای آن‌ها عمل کرد. برخی افراد گمان می‌کنند منظور از وحدت این است که مذاهب کلامی و مذاهب فقهی همه‌ی طوایف مسلمان، یکی شوند و در عمل از یک فتوا تقلید کنند. چنین انتظاری خیلی دور از واقعیت است. سوابق ذهنی انسان در فهم او و بعد هم در رفتار او تاثیر دارد. پس منظور از وحدت این نیست که اعتقادات، اعمال، رفتار و فتاوی همه، یکی شود؛ بلکه وحدت و اتحاد مفهومی تشکیکی و دارای مراتب است. یک مرتبه‌ای از این وحدت برای همه لازم است و قطعاً باید رعایت شود وگرنه به ضرر اسلام تمام خواهد

زمانی می‌توانم بگویم این کتاب بر جای خود نشسته که «شهید صدر» خوانده شود نه کتاب «نا»

مصاحبه با سرکار خانم دکتر مریم برادران؛ نویسنده کتاب «نا»



شهید محمدباقر صدر نابغه و متفکر اسلامی بودند که در ۱۰ اسفند ۱۳۱۳ شمسی در شهر کاظمین به دنیا آمدند. وی تالیفاتی در زمینه‌های مختلف از جمله اقتصاد، فلسفه، تاریخ، بانکداری و ... دارند. آیت الله سید محمد باقر صدر نهضت امام خمینی را روزنه امیدی برای نجات امت اسلامی می‌دانستند؛ ایشان از حامیان قاطع امام و انقلاب اسلامی بودند که هیچ یک از فشارها و سختی‌های موجود در این راه مانع این حمایت نشد. شهید صدر روز شنبه ۱۶ فروردین ۱۳۵۹ توسط رژیم بعث دستگیر شدند. در طول زندان از ایشان خواسته شد که فقط چند کلمه بر ضد امام خمینی و انقلاب اسلامی بنویسند تا آزاد شوند در غیر این صورت کشته خواهند شد! آیت الله صدر این خواسته را رد کردند و گفتند: «من آماده شهادتم، هرگز خواسته‌های غیر انسانی و ضد دینی شما را قبول نخواهم کرد و راه من همان است که انتخاب کردم!...»

سرانجام در روز ۱۹ فروردین بر اثر شکنجه به فیض عظیم شهادت رسیدند. برای آشنایی بیشتر با این نابغه اسلامی گفت‌وگوی ویژه‌ای با خانم برادران نویسنده کتاب «نا» ترتیب داده شد. کتاب نا از تازه‌های نشر دارالصدر وابسته به پژوهشگاه تخصصی شهید محمد باقر صدر است که با قلمی روان و دلنشین به روایتی مستند از زندگی شهید صدر پرداخته است.



– در ابتدای کتاب «نا» گفته بودید که عهد کرده اید سفارش نپذیرید و تنها در جست و جوی سوالات خودتان باشید چه اتفاقی باعث شد

نوشتن درباره شهید صدر را قبول کنید؟

من در محیطی هستم که بحث علوم انسانی اسلامی مطرح است؛ اتفاقاً خیلی هم اسم شهید صدر را شنیده بودم به معنی فلسفتنا و اقتصادنا یعنی دقیقاً به اسم یک عالم دینی اسمشان را زیاد شنیده بودم و وقتی با این فضای ذهنی وارد کار شدم، پی بردم شهید صدر می‌تواند موضوع من باشد. برای این کار پیشنهاد نوشتن به من دادند و من هم پذیرفتم و پس از مطالعه روایتش کردم. کتاب نا روایت مریم برادران از سیدمحمدباقر صدر است؛ به حد توان.

– در ادامه‌ی مقدمه‌ی کتاب گفته بودید که هر چه در

نوشتن جلوتر رفتید با گره‌های بیشتری روبه‌رو شدید؛ از این گره‌ها برای ما می‌گویید؟ از چه نوعی بودند و آیا در

جریان کار حل شدند؟!

وقتی شما با کسی آشنا می‌شوید، ممکن است چند خاطره‌ی جذاب از هر گوشه زندگی فرد بخوانید و این شما را جذب کند؛ منتهی وقتی زندگینامه می‌نویسید، نیازمند جزئیات در کل زندگی هستید؛ آن چیزهایی که من تقریباً در آن دو ماهی که مطالعه می‌کردم که ببینم این پیشنهاد را می‌پذیرم که این کار را بنویسم یا نه، اطلاعات جذابی به دستم رسیده بود و دوستشان داشتم. کتاب «شرح صدر» که در زمان تحقیقاتم هنوز چاپ نشده بود را خواندم. خوب شرح صدر خیلی نکات جذابی دارد و روایت نزدیک و اول شخص کسی است که به عنوان شاگرد و سپس وکیل، همواره و تا آخرین لحظه با ایشان بوده است. خوب اطلاعات خیلی خاصی داشت که شاید هیچکس دیگری نمی‌توانست ارائه بدهد.

اما «عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها»، وقتی شروع کردم دیگر در یک سراسیمگی افتادیم. یکی دو فصل اول را که نوشتم پر از خلا بود و هر چه جلوتر رفتیم این خلأها بیشتر شد. تا اینکه همانطور که در مقدمه هم شرح داده‌ام با منابع تحقیقی به زبان عربی ابوزید

آشنا شدم و چند کتاب تاریخ شفاهی که درباره ایشان نکاتی داشت و کم‌کم اطلاعات بیشتری دستم را گرفت. در کتاب حاضر هنوز هم خلأ هست. این کتابی که نوشته شد تقریباً میتوانم بگویم با هیچ نوشته شد و اتفاق خوبی که الان دارد می‌افتد این است که آدم‌هایی که به شهید صدر حساس‌اند و از او چیزی می‌دانند، کتاب را می‌خوانند و نقد می‌کنند یا اطلاعاتی را در اختیارم می‌گذارند و حالا من به فکر ویراست دوم افتاده‌ام. به ناشر هم گفته‌ام و پذیرفته‌اند. ان شاء الله اگر خدا بخواهد ویراست دوم را برای سال بعد آماده خواهیم کرد.

- در این ویراست دوم اهتمامی دارید که به وجهه سیاسی و

علمی شهید صدر نسبت به کتاب اول بیشتر بپردازید؟

ابتدائاً باید بگویم من قصه را سیاسی ننوشتم و آدم سیاسی‌ای هم نیستم و برای زندگی‌نامه شهید صدر بیشتر از وجه علمی و خانوادگی ورود کرده‌ام؛ اگرچه وجهی سیاسی هم در کار هست، مثل وقتی که حزب‌الدعوه را ایجاد کرد. البته باز هم به نظر من این اتفاق از بستر وجهی علمی برخاسته است؛ متخصصی است که به این اعتقاد رسیده که تشکیل نظام اسلامی معنا دارد و باید جوان‌ها و مردم عادی بفهمند که دین کارآمد است و می‌تواند جامعه ساز و سرنوشت ساز باشد و به نظر من این در لایه‌های زیرین کتاب قابل مشاهده است منتها من خیلی برجسته‌اش نکردم و اهتمامی هم بر آن ندارم.

ما عادت داریم که مایلیم آدم‌های بزرگ را در اجتماع ببینیم و وقتی به وجهی خانوادگی‌شان نگاه می‌کنیم خیلی‌ها احساس می‌کنند شخص کوچک شده یا شاید این روایت، یک روایت زنانه است. در صورتی که من معتقدم -گرچه قطعاً نظر هر فردی محترم است- آدم‌ها در جامعه خیلی راحت نقش بازی می‌کنند. اگرچه خوب است نقششان را به خوبی بازی کنند ولی اگر واقعا می‌خواهی یک آدم را بشناسی و انسانیت او را محک بزنی، باید در فضای خانواده‌اش ببینی؛ چون در فضای خصوصی آدم‌ها خودشان‌اند. و یک دلیل دیگری که من خیلی دوست دارم با آدم‌ها از این وجهه رو به رو شوم این است که احساس می‌کنم وقتی شهید صدر در کنار فرزندان، همسرش یا با مادر و خواهرش دیده می‌شود، خیلی بهتر برای ما قابل لمس است و گرنه هزارتا آدم شبیه شهید صدر در ماجراهای سیاسی یا حتی سیاسی‌تر از شهید صدر و در وجهه‌های دیگر اجتماعی وجود دارند. این وجهی خانوادگی است که برای من معنی دارد به علاوه اینکه وجهه علمایی و سبک مطالعاتی این آدم من را جذب کرد.

من خودم در محیط علمی کار می‌کنم و می‌بینم آدم‌ها چقدر غرور

علمی دارند و نقد شدن برایشان یک دشنام است! با وجود این که ما خیلی ادعای دانشگاهی بودن می‌کنیم و رسالت دانشگاه نقد است، آن را بر نمی‌تابیم، اما این آدم در حوزه است و بیش‌ترین چیزی که طلبه‌ها را تشویق می‌کند، این است که نقد کنید و هیچ چیزی را به راحتی نپذیرید. سخت‌ترین نقدها را می‌شنود و گفت و گو می‌کند، پاسخ می‌دهد و این اجازه را به شاگردانش می‌دهد و در عین حال خودش این‌گونه است. این در حالی است که ما درباره‌ی جامعه‌ای گفت و گو می‌کنیم که از ذهن ما دور است؛ شاید در ذهن‌های ما حداقل جامعه پیشرفته‌ای نیست، یک کشوری که کمونیست‌ها در آن فعالیت می‌کنند و حزب بعث هست و خفقان دارد. به نظر من سید محمدباقر صدر به شدت انسان روشنفکر و پیشرویی در زمان خودش بوده و حتی شاید هنوز هم خیلی مانده باشد تا صدر و صدرهایی پذیرفته بشوند و بعد بشود درباره‌ی آنها حرف زد.

- درباره نگاه شهید صدر به انقلاب اسلامی چه نظری

دارید؟

شهید صدر به فقه نظام‌ساز معتقد است و معتقد است اگر نظامی قرار است شکل بگیرد، باید مبنایش بر اساس فقه باشد. البته توجه داشته باشیم که ایشان بحث نظام سازی را می‌کنند یعنی اینکه چارچوب‌ها و باید و نبایدهایی که می‌تواند در تصمیم‌گیری کمک کند. حالا خودتان بهتر می‌دانید، در بحث تولید علم دینی نگاه‌های متعددی وجود دارد؛ شهید صدر خود علم به ما هو علم را قبول دارد و ردش نمی‌کند و بحث او در مفهوم دانش و تولید علم، برخلاف نگاه رایج در جامعه ما، از انسان‌شناسی شروع نمی‌شود، بلکه هدف و رسالت را اصل می‌گیرد. یعنی می‌گوید اگر علمی که در اختیار انسان و تفکر انسانی ایجاد شده با دین مغایر نباشد و بتواند ما را به آن هدفی که داریم برساند، مورد پذیرش است. حالا چرا من از بحث علم ایشان وارد شدم؟ چون در بحث نظام سازی، مهم‌ترین مؤلفه علم است؛ علم است که قدرت و نهادها را ایجاد می‌کند و توسعه می‌دهد.

یک نکته‌ای را اینجا بگویم شهید صدر هم مثل انسان‌های دیگر همان‌طور که خودش به نقد معتقد است و شاگردانش را به نقد تشویق می‌کند، لازم است نقد بشود. به نظرم بزرگ‌ترین ظلم به این آدم می‌تواند این باشد که ما صددرصد او را بپذیریم و نقدش نکنیم؛ البته یکی از دردهای ما این است که ما این آدم را اصلاً نخوانده‌ایم که حالا بخواهیم نقدش کنیم! یکی از دلایلی که زندگی شهید صدر را نوشتیم این بود که وارد جامعه شود و دوباره خوانده شود. من زمانی می‌توانم بگویم این

کتاب بر جای خود نشسته که «شهید صدر» خوانده شود نه لزوماً کتاب «نا» یعنی این کتاب پنجره‌ای است برای مواجهه با سیدمحمدباقر صدر و آغاز خوانش کتاب‌های او. و بعد درباره این صحبت کنیم که اساساً نگاه این آدم درباره نظام سازی چیست.

- در این مدت که با خانواده شهید در ارتباط بودید، چه ویژگی شاخصی را در این خانواده مشاهده کردید؟

من یک جلسه توفیق داشتم خانم صدر، فاطمه خانم، و دخترشان صبا خانم را ملاقات کنم. دیدار کوتاهی بود اما برایم خیلی مهم و مؤثر بود. چون وقتی چیزی را که درک می‌کنیم در نوشتن بهتر می‌شود انعکاس داد. آن زمانی که من ایشان را دیدم، خیلی کوتاه یک صفحه و نیم درباره شهید نوشته بودم. داخل موبایلم هم بود. به ایشان گفتم دوست دارید برایتان بخوانم؟ گفتند: بله. و بعد از اینکه خواندم خیلی ذوق کردند و برایم جالب بود که به راحتی ابراز احساسات می‌کنند. یا وقتی وارد شدم، برایشان گل برده بودم، (اتفاقاً خیلی با حساسیت هم انتخاب کرده بودم) خیلی هیجان زده شدند اصلاً شکفتند و این شکفتن را به وضوح می‌شد حس کرد.

دو سه باری هم تلفنی صحبت کردیم. هیچ وقت در ارتباط احساس فاصله نمی‌کردم و با وجود اینکه شاید من فقط دو ساعت کنارشان بودم و فرهنگ‌های متفاوتی داشتیم اما احساس خوبی داشتم. هر بار که تماس می‌گرفتم خیلی گرم و صمیمی برخورد می‌کردند و این باعث شد زمانی که می‌خواستیم از فضای خانه بنویسم درک کنم که یک خانواده گرم و صمیمی بوده‌اند.

و یک نکته ای که در این ارتباطات بسیار دوست داشتم این بود که همان‌طور که خود شهید صدر شاگردانش را به نقادی تشویق و از غلو کردن دوری می‌کرد، خانواده‌شان هم به همین شکل بودند؛ مثلاً یکی از نکاتی که خانم صدر خیلی بر آن تاکید می‌کردند، این بود که «حواستان باشد که این آدم را همان‌طور که هست روایت کنید» و من متوجه شدم که این آدم‌ها دوست ندارند از آن‌ها تمجید الکی بشود و این برایم زیبا بود.

- برای نوشتن این کتاب، به فضای زیست شهید که کشور عراق بود هم نگاهی شد در این حوزه؛ آیا مطالعه ای یا تجربه زندگی داشتید؟

خیر، من در حد دو سفر زیارتی به کربلا و نجف رفتم، خیلی ارتباط

ویژه‌ای هم با این آدم‌ها نداشتم، مطالعه‌ام هم در حد همین کتاب‌هایی بود که در مقدمه اشاره کرده‌ام. مثلاً همان کتاب ابوزید یک کتاب کاملاً پژوهشی است و او خیلی با دقت و ظرافت سعی کرده بستر را توضیح بدهد و نکات را بگوید. من بیش‌تر از همین روش‌ها شناختم. اصلاً شرایطش هم میسر نبود که سفر کنم؛ به صورت جدی، نوشتن کتاب را اوایل کرونا شروع کردم.

- با توجه به اینکه در فضای بین الملل شخصیت‌های بدیعی

هستند که مغفول مانده‌اند؛ مانند آیت الله سید محسن و سید محمدباقر حکیم، سید عباس موسوی و... آیا علاقه‌ای برای نوشتن درباره این شخصیت‌ها دارید؟

من موضوعاتم را با دلیل انتخاب می‌کنم و برای همین الان نمی‌توانم جواب این سوالتان را بدهم. من به خاطر ادامه تحصیل، از سال ۱۳۹۵ وارد حیطه‌های علمی خاصی شدم. به همین دلیل و به خاطر شرایط زمانه، آدم‌های علمی برای من اهمیت و موضوعیت پیدا کردند؛ قبل از شهید صدر هم دو کار پژوهشی درباره دو استاد انجام دادم. البته یکی‌شان را بعد از کتاب‌نا نوشتنم در مراحل آخر کار است. در اصل شغل من نویسندگی نیست برای همین دلایل و دغدغه‌های شخصی‌ام باید مرا به سمت چیزی برای تحقیق و نوشتن بکشاند.

- قصد ترجمه کتاب برای عرب زبانان را ندارید؟

به تازگی کتاب «نا» به عربی ترجمه شده است. فقط چون قرار است ویراست دوم را آماده کنم، برای چاپ آن کتاب هم دست نگه داشتیم.

- به نظر شما معرفی شخصیت‌های بزرگ اسلامی کشورهای مختلف، مثل شهید صدر و بزرگان دیگر چه تاثیری می‌تواند

در ذهن عموم مردم ایران داشته باشد؟

اگر بیاپید کتابخانه من را ببینید یا به کتابخانه خودتان نگاهی بیندازید، یا هرکسی که کتابخوان است، احتمالاً بیشترین کتاب‌های زندگینامه‌ای که داریم درباره شخصیت‌های خارجی است. ما درباره علما و افراد فرهیخته و سرمایه‌های خودمان به اندازه کافی منابع خوب نداریم. من خودم زندگینامه‌خوان هستم؛ از چخوف، مارکز، وبرجینیا ولف و خیلی‌های دیگر زندگینامه دارم و همه را می‌خوانم. اما چرا می‌خوانم؟

یکی از دلایلی که برای من زندگینامه موضوعیت دارد، و با همه حجم کاری که دارم این کتاب‌ها را حتماً در برنامه خواندن قرار می‌دهم، این است که آدم را امیدوار می‌کند. دوم اینکه زندگینامه در موقعیت‌های

مختلف تصمیم‌گیری کمک‌کننده و راهگشا هستند.

همه ما آدم هستیم و متفاوت؛ اما در عین منحصر به فرد بودنمان، اینطور نیست که هیچکسی نمی‌تواند ما را درک کند. هرکسی با هر ویژگی در هر جایی آرمانی دارد که شاید متفاوت باشد، اما آرمان وجود دارد. چرا که اگر آرمانی نباشد زندگی معنایی ندارد. حالا وقتی شما این آدم‌ها را می‌بینید و متوجه می‌شوید کسی نبوده که بدون آرمان باشد و راحت زندگی کرده باشد. وقتی این‌ها را می‌خوانید، سختی‌های زندگی برایتان طبیعی می‌شود. وقتی می‌بینم اگر کسی بخواهد قاعده‌مند زندگی کند و یک اعتقاد یا آرمانی داشته باشد، در هر سطح یا علاقه‌ای که باشد، دشواری‌های راه وجود دارد. در عین حال می‌بینید آنها توانسته‌اند با چالش‌های زندگی چگونه برخورد و از آنها عبور کنند.

مثلاً اطرافیان من به من می‌گویند: چقدر می‌خوانی، بس است! اما وقتی با سبک مطالعه شهید صدر مواجه شدم (یا دیگرانی که اثرگذار بوده‌اند را مطالعه می‌کنم) از خودم خجالت می‌کشم. اولاً فهمیدم نمی‌دانستم خواندن یعنی چه و چگونه! در ثانی، فهمیدم در قیاس، اصلاً به من و امثال من نمی‌شود گفت اهل مطالعه! مفهوم خواندن، مفهوم مطالعه، مفهوم نوآوری در نزد صدر (و استادی که در حال نوشتنش هستم) چیزی است که برایم تازگی و شگفتی داشت. سخت‌کوشی در راه علم، چیزی است که شوخی‌بردار نیست. اگر تو می‌گویی اهل علم هستی؛ پس باید بخوانی و از خیلی چیزها بگذری و هیچکسی هم نمی‌آید تو را حلوا حلوا کند! شاید بعضی اوقات برایت سوت و کف بزنند ولی لزوماً اینطور نیست. تازه بعضی اوقات تکفیرت هم می‌کنند.

این نکات را تکمیل کنم با این عبارت که به نظر من ادبیات و زندگی انسان‌ها مرزبردار نیست. به همین دلیل این‌که بگویند این آدم یا این کتاب، برای آن طرف دنیاست، آن یکی برای این طرف، غربی است یا شرقی، به نظر من بی‌معناست. انسان از حیث انسان بودن اشتراکات زیادی دارد. برای من این اشتراکات بسیار مهم‌تر از افتراقات است.

– با توجه به اینکه شما راوی زندگی شخصیت‌های بزرگ در جایگاه‌ها و نقش‌های اجتماعی مختلفی بودید، آیا شده احساس کنید که نقطه مشترکی در شخصیت‌های این افراد وجود دارد؟

بله! هیچکدام این‌ها خودخواه نیستند، یعنی نزد همه‌ی آن‌ها مفهوم ایثار ارزش دارد؛ ایثار در ابعاد مختلف، حتی وقتی عشق می‌ورزند. البته اغلب آدم‌هایی که من نوشته‌ام افراد مشهوری نبوده‌اند، به جز شهید صدر. اما همگی انسان‌های قابل‌اعتنایی بوده‌اند. چون همانطور که سعدی می‌گوید:

«بلندی از آن یافت کو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد»
این مصداق تمام آن‌هاست؛ چه منوچهر مدقی که عاشقانه اش را نوشتم، که خیلی‌ها می‌خوانند و حواسشان نیست آن عشق از یک بعد آخر ایثار است، چه شهید حیدری که می‌رود بوسنی و با همه علاقه‌ای که به زن و بچه خود دارد، از بچه‌ای که اینقدر بهش وابسته است دل می‌کند و به دنبال آرمانی می‌رود.

مفهوم خودخواه نبودن چیزی است که در ما بیش از پیش در حال پررنگ شدن است و این خیلی خطرناک است. آدم‌ها اگر دوست داشتند و ما می‌گوییم: به به! چه انسانی... دقیقاً به این خاطر است که انسان‌اند و انسان زمانی انسان است که فقط با غریزه‌ی دوست داشتن خود جلو نمی‌رود. در ضمن شعارزده هم نیستند؛ در اطرافمان می‌بینیم و در جامعه ما پر است از آدم‌هایی که تسبیح می‌گردانند یا به ویژگی‌های خاصی متصف هستند اما علامت انسانی در آن‌ها نیست یا خیلی کم است. این خطرها را باید درک و اصلاح کنیم. من می‌گویم آدم وقتی صدر می‌خواند، باید از خودش خجالت بکشد که من یک هزارم صدر هم نمی‌خوانم ولی ادعا می‌کنم که می‌دانم، از هیچ چیزی در زندگی نمی‌گذرم و خودم را علامه دهر می‌دانم و حتی در خانه هم کبر دارم. من وقتی صدر می‌خوانم از خودم خجالت می‌کشم، احساس می‌کنم آدمی بودم با این همه علم و با این همه عظمت. و از کشور دیگری دانشمند مشهوری می‌آید و در برابرش خضوع می‌کند و او اصلاً همه این‌ها را به خودش نمی‌گیرد و در جای دیگری سیر می‌کند. ما ادعاهایمان زیاد است ولی باری نداریم. باید حواسمان را بیشتر جمع کنیم، نمی‌دانم کی و چگونه، ولی دارد دیر می‌شود!

– جذاب‌ترین خاطره‌ای که در سیر تدوین کتاب با آن رو به رو شدید؟

روایت یک سیستم است؛ خاطره‌ها هیچکدام‌شان بدون حضور دیگری معنی ندارند؛ اما ویژگی‌های گشادگی ایشان را خیلی دوست دارم. وقتی یکی از شاگردانشان به ایشان نقد می‌کند، و تازه نقد هم منصفانه نیست، با مسامحه برخورد می‌کنند. چرا؟ چون شخص محور نیست و دنبال مرید نمی‌گردد. می‌خواهد همه حول چیز دیگری گرد هم جمع شوند. چون این اتحاد و این «نا»، برایش خیلی مهم است. صدر می‌گوید «نا» این خیلی برای من جذاب بود و واقعا اگر این درک را دیگران هم داشتند، نه شهید صدر با آن وضعیت شهید می‌شد و نه جامعه‌های اسلامی الان این وضعیت را داشتند. من دردناک‌ترین تکه‌ای که نوشتم، همانجایی بود که شهید صدر دچار حصر شد و هیچ اتفاقی نیفتاد و آب از آب تکان نخورد؛

سخت‌ترین جا همان جا بود و نه شهادتش. شهادتش رهایی بود. اما با شروع حصر آخر و سکوت، او شکست، و احساس کرد که هیچ‌کس برایش مهم نیست. باز هم نه برای اینکه شخص خودش مهم باشد، نه این‌که بخواهد خودش را ببیند، نه! قصه یک آرمان در میان بود؛ آرمانی که خودش و بچه هایش و همه چیزش را برای همان داد.

